



رنال پولیتیک پکک در بن بست

نقد و بررسی مارکسیستی پکک

و جریان های زیرشاخه آن در تئوری و پراکسیس

حسن معارفی پور

رنال پولیتیک پکک در بن بست

نقد و بررسی مارکسیستی پکک

و جریان‌های زیرشاخه آن در تئوری و پراکسیس

حسن معارفی‌پور

مقدمه

نسخه‌ی کوتاه‌تر این مقاله با ترجمه‌ی رفیق گرانقدر و انقلابی، فرهاد شریفی، در سایت شخصی‌ام و دیگر صفحات مجازی منتشر شده است. این نسخه در حقیقت، نسخه‌ی تکمیلی و به‌روزتر شده‌ی نسخه‌ی انگلیسی است که با اعمال یک‌سری تغییرات جزئی آماده گردیده است. علاوه بر نسخه‌ی انگلیسی، قسمت‌هایی را پیش‌تر به فارسی منتشر کرده بودم، اما این ویراست، به‌روزترین نسخه‌ی مقاله است. تا جایی که فضا مجال داده، کوشیده‌ام تصویری واقعی از پکک ارائه دهم و با نقدی کاملاً انقلابی و مارکسیستی، ماهیت جریان تماماً خلقی پکک را روشن سازم. از رفیق عبدالباسط سلیمانی به خاطر ویرایش نسخه‌ی فارسی صمیمانه تشکر می‌کنم.

صحبت کردن درباره‌ی پکک بسیار دشوار است؛ زیرا پکک نه به مثابه‌ی یک حزب سیاسی یکدست با فراکسیون‌های مختلف، بلکه به‌عنوان یک جنبش پست‌مدرن کوپرفرونت پدیدار می‌شود. جریانی که از چپ تا راست، سوسیالیست تا فاشیست، عارف تا مسلمان افراطی، آنتیست تا سلفیست، علوی، سنی، شیعه‌ی اثنی‌عشری، ناسیونالیست، انترناسیونالیست، فمینیست و آنتی‌فمینیست و حاملان و حامیان انواع و اقسام ایدئولوژی را زیر یک چتر سیاسی و حول امور مختلف گرد آورده است. بنابراین نقد پکک و جریان‌های زیرمجموعه‌اش از این منظر دشوار است؛ زیرا این شترگاوپلنگ عجیب هرگونه نقد کلی و عینی را با واکنش بخشی از هوادارانش خنثی می‌کند.

پکک، با هر نقدی که به درستی یا نادرستی به آن وارد باشد و با هر میزان از نزدیکی یا دوری خوانندگان این متن به این جنبش فراگیر پوپولیستی «کوپرفرونت»، در حال حاضر یکی از قوی‌ترین و تأثیرگذارترین نیروها در عرصه‌ی رئال‌پولیتیک است؛ نه‌تنها در ترکیه، بلکه در کل خاورمیانه. حضور پکک تا جایی پررنگ است که هیچ تلاشی از سوی نیروهای امپریالیستی یا دولت‌های منطقه برای دخالت در معادلات سیاسی عراق، سوریه، ترکیه و ایران، بدون در نظر گرفتن نقش این جنبش و تشکیلات پوپولیستی آن قابل تصور نیست. پکک برخلاف تصور چپ‌های هیروتی اروپایی نه جریانی آنارشیمیستی یا سوسیالیستی و انقلابی، بلکه جریانی مرتجع و پوپولیستی در خدمت رئال‌پولیتیک امپریالیستی است.

اگر بخشی از پکک سال‌ها در سوریه کوچک‌ترین درگیری با جمهوری اسلامی نداشت و عملاً در برابر تروریسم برون‌مرزی جمهوری اسلامی سکوت اختیار می‌کرد، بخشی دیگر که خود را «کودار» و «پژاک» معرفی می‌کرد، در کردستان ایران برای مناسبت‌های مذهبی همچون عاشورا و تولد پیامبر اسلام بیانیه صادر می‌کرد و حتی اعلام می‌نمود در صورت دخالت آمریکا در ایران، در کنار جمهوری اسلامی خواهد ایستاد.

پرداختن به پکک از این منظر اهمیت ندارد که این نیرو واجد تفکر و اندیشه‌ای عمیق است. پکک در کلیت خود با هرگونه روشنگری نظری و سیاسی دشمنی دارد و کادرها و فعالین این سازمان همچون سازمان مجاهدین، انسان‌هایی فاقد درک و شعور تئوریک‌اند. به معنای واقعی کلمه، بخش وسیعی از هواداران و اعضای پکک انسان‌هایی مسخ‌شده و از خودبیگانه‌اند که جز پروپاگاندای احساسی و پوپولیستی، چیزی تئوریک، نظری، تاریخی یا سیاسی در چنته ندارند. پرداختن به پکک تنها به این دلیل اهمیت دارد که این نیروی پوپولیست کویرفرونت، علیرغم نداشتن یک خاستگاه نظری و سیاسی روشن و علیرغم انکار ماهیت بورژوایی و ارتجاعی خود از سوی هوادارانش، توانسته به نیرویی سیال در عرصه‌ی عملی، نظامی، جنبشی و سیاسی منطقه‌ای و بین‌المللی بدل شود و به عاملی چشمگیر و غیرقابل‌انکار در فضای سیاسی جهانی در سطح گفتمانی و سیاسی تبدیل گردد.

وقتی از پکک سخن می‌گوییم، منظور تنها نیروهای مستقر در قندیل نیست، بلکه همه‌ی گروه‌ها، احزاب و زیرمجموعه‌های آن در ایران، عراق، سوریه و ترکیه و نیز جنبش سیاسی-اجتماعی هوادارانش در اروپا و ترکیه مدنظر است. من هیچ تفاوت استراتژیک و ایدئولوژیک میان پژاک، ی‌پگ، ی‌پژ و جریان پارلمانتاریست کردی در ترکیه با نیروهای نظامی پکک در قندیل نمی‌بینم. مگر آنکه روزی درون پکک فراکسیونی واقعاً انقلابی و کمونیستی پدید آید که پرچمدار رئال‌پولیتیک انقلابی علیه رئال‌پولیتیک امپریالیستی آپوئیستی باشد؛ در آن صورت می‌توان از تفاوت استراتژیک سخن گفت. تا زمانی که چنین فراکسیونی وجود نداشته باشد، دفاع کامل از پکک به معنای قرار گرفتن در زیرمجموعه‌ی رئال‌پولیتیک امپریالیستی است.

پکک حتی در اوج مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خود علیه ترکیه، داعش یا سپاه پاسداران نیز در چارچوب رئال‌پولیتیک باقی ماند و هر روز بیشتر خود را با رئال‌پولیتیک امپریالیستی تطبیق داده است. این جریان شباهت بسیاری به حزب چپ آلمان (Die Linke) دارد که یکی از

نزدیک‌ترین متحدان پکک در اروپاست. از آن‌جا که در مقاله‌ای دیگر به نقد و بررسی حزب چپ پرداخته بودم، در اینجا از تکرار آن صرف‌نظر می‌کنم.

اما باید افزود که از زمان نگارش آن مقاله، حزب چپ پیش‌ازپیش به حزبی ملیتاریست و طرفدار ناتو و اسرائیل تبدیل شده و توافق عمومی آنتی‌ملیتاریستی خود را به کلی زیر پا گذاشته است. همان‌گونه که حزب چپ آلمان به‌عنوان یک حزب پست‌مدرن، گفتمان رئال‌پولیتیک امپریالیستی را نمایندگی می‌کند و از این منظر تفاوت چندانی با حزب دموکرات مسیحی ندارد، پکک نیز به نام آنارشیسم در شمال و شرق سوریه پیش از جنگ غزه با رژیم بشار اسد وارد ائتلاف شد و پس از سقوط آن رژیم با رژیم اسلامی احمد شرع بیانیهای مشترک صادر کرد و خواهان تبدیل شدن به بخشی از فاشیسم سوری گردید. این در حالی است که احمد شرع و اسلام‌گرایان حاکم در دمشق تنها در پی خرید زمان برای حمله‌ای سراسری به مناطق تحت نفوذ نیروهای کرد در شمال و شرق سوریه بودند. زمانی که توازن قوا به نفع احمد شرع تغییر کند و دولت فاشیست ترکیه با اسلام‌گرایان دمشق همکاری اطلاعاتی، لجستیکی و نظامی کامل انجام دهد، شمال و شرق سوریه از هر سو آماج حملات خواهد شد و جنگی طولانی‌مدت آغاز می‌شود که تنها با جنگ داعش در سال ۲۰۱۴ و حمله‌ی رژیم صهیونیستی به غزه قابل مقایسه است. یکی از دلایل حمایت نیروهای کرد وابسته به پکک در روژاوا از رژیم اسرائیل نیز همین ترس از همکاری دمشق و آنکارا برای تسلیم کامل همدس، ی‌پ‌گ و ی‌پ‌ژ است.

پکک دقیقاً در کنار رژیمی ایستاده است که دستگاه‌های اطلاعاتی‌اش در تسلیم «پیشوا»ی این حزب به رژیم ترکیه همکاری مستقیم داشتند؛ و بدون همکاری موساد، دستگیری و تحویل اوجالان به ترکیه تقریباً غیرممکن بود. زمانی که کردهای مقیم آلمان نزدیک به پکک علیه دستگیری اوجالان توسط موساد اعتراض کردند، سفارت اسرائیل در برلین در سال ۱۹۹۹ بر روی تظاهراتکنندگان آتش گشود و سه نفر را در روز روشن به قتل

رساند. پلیس آلمان به جای دستگیری قاتلان اسرائیلی، بیش از هزار کرد را در همان روزها بازداشت کرد.

تنها تفاوت حزب چپ آلمان و پکک در این است که بخشی از حزب چپ، هرچند پست مدرنیسم را پذیرفته، اما به طور کلی با مارکسیسم اعلام دشمنی نکرده است و همچنان خود را پیرو سنت چپ، شبه مارکسیستی، جناح چپ سوسیال دموکراسی و اخیراً «رفورمیسم رادیکال» معرفی می کند. این در حالی است که پکک به طور کامل، حتی اقتدارگرایانه ترین شکل سوسیالیسم اردوگاهی را کنار گذاشته و به عنوان نیرویی مطلقاً پست مدرن، آنتی مارکسیست و آنتی کمونیست ظاهر شده است.

اعضا و هواداران پکک از طیف های گوناگون می آیند و به هر تئوری و عقیده ای احترام پوپولیستی می گذارند، اما وقتی سخن از مارکسیسم و کمونیسم به میان می آید، این پست مدرن های مسخ شده بی درنگ مارکسیست ها را دگماتیک می نامند و مارکسیسم را به ایدئولوژی ای تقلیل می دهند که جهان را تک بعدی می بیند.

برای روشن تر شدن موضوعاتی که به آن ها اشاره کردم، علاوه بر بازنویسی و بازخوانی مطالب قدیمی تر، لازم می دانم به بررسی آخرین تغییر و تحولات فکری و سیاسی پکک و زیرشاخه هایش بپردازم. در سال ها و ماه های اخیر، مجموعه ای از چپ های ناسیونالیست کرد کوپرفرونت مقیم اروپا کوشیده اند با مصادره ی جنبش کمونیستی در کردستان تاریخی، تصویری رمانتیک و ناسیونالیستی ارائه دهند. اکثریت این افراد از هواداران پکک در خارج از کشور هستند که برای سایت هایی همچون «کومار» مقالات به ظاهر آکادمیک می نویسند. واقعیت این است که چنین متونی، فارغ از ظاهر آکادمیکشان، گونه ای تاریخ نگاری جعلی و رویزیونیستی اند که کشمکش های بین سوسیالیست ها، مذهبی ها و ناسیونالیست ها را تحریف کرده و می کوشند مبارزه ی قهرمانانه ی کمونیست ها در کردستان را به پای

ناسیونالیسم ملت تحت ستم بنویسند، آشتی طبقاتی را جایگزین مبارزه‌ی طبقاتی کنند و مفهوم دست‌راستی «اتنیک» را به جای مفهوم «ملت» بنشانند.

این جریان به ظاهر پروگرسو پست‌مدرن در مسئله‌ی فلسطین با رهبری پک‌ک زاویه دارد. نویسندگان سایت «کومار»، برخلاف رهبری پک‌ک، آشکارا در کنار رژیم اسرائیل نایستاده‌اند و هنوز نیم‌بند علیه نسل‌کشی در غزه موضع می‌گیرند. فاجعه‌ای که اسرائیل بر سر مردم فلسطین آورده و حمایت دولت‌های امپریالیستی اروپایی از این جنایت عریان، همراه با سرکوب مبارزات پروفلسطین در اروپا، باعث شده میان بخشی از کردهای ناسیونالیست هوادار پک‌ک در اروپا و رهبری پروصهیونیست آن هماهنگی کامل وجود نداشته باشد. بخشی از این ناهماهنگی ناشی از موقعیت زیستی کسانی است که هر روزه تبعیض و خشونت دولت‌های اروپایی را تجربه می‌کنند و برخلاف سران حزبشان در کنار جلادان مردم فلسطین نمی‌ایستند. این شکاف را می‌توان در میان پناهجویان نسل دومی نیز مشاهده کرد که به جنبش پروفلسطین پیوسته‌اند.

برخی از فرزندان «اکس‌مسلم»های فاشیست علیه خانواده‌های خود طغیان کرده و به مدافعان جدی رهایی مردم فلسطین بدل شده‌اند؛ چراکه نمی‌خواهند مانند پدران و مادرانشان «چاقوی قصاب» خود را بلیسند. برای کسانی که به پک‌ک نزدیک بوده‌اند و سرکوب رژیم پسافاشیستی آلمان (به‌عنوان بزرگ‌ترین متحد اسرائیل پس از آمریکا) علیه اعضای پک‌ک را دیده‌اند، حمایت از اسرائیل به معنای حمایت از بردگی خویش است. بنابراین اگر اعضای پک‌ک در آلمان با اسرائیل همسو نیستند، دلیل آن انقلابی بودنشان نیست، بلکه واکنشی است بی‌واسطه به دولت آلمان که حامی اسرائیل و ترکیه است و ده‌ها کرد حامی پک‌ک را به رژیم ترکیه تحویل داده است.

ریشه‌های شکل‌گیری پ‌ک‌ک

حزب کارگران کردستان (پ‌ک‌ک)، از دوران شکل‌گیری خود تاکنون همواره به خاطر وجود یک مسأله‌ی واقعی حل‌نشده در منطقه‌ی خاورمیانه. یعنی مسأله‌ی کرد. مورد توجه احزاب و تشکلات، جریان‌ها، متفکران، دولت‌ها و احزاب سیاسی چپ و راست در کردستان و خارج از کردستان بوده است. یکی از متفکران ترک حامی مردم کرد، اسماعیل بیشکچی، که به دلیل حمایت‌هایش از رهایی مردم کردستان سال‌ها در زندان‌های رژیم فاشیست ترکیه بود، کردستان را یک «مستعمره‌ی بین‌المللی» خوانده بود و معتقد بود که مسأله‌ی فلسطین و کردستان به‌عنوان دو مسأله‌ی حل‌نشده و دو مستعمره، پیوند تنگاتنگی با هم دارند. بیشکچی به‌درستی بر ریاکاری فاشیست‌های ترک انگشت می‌گذارد؛ همان فاشیست‌ها و ناسیونالیست‌هایی که برای مسأله‌ی فلسطین اشک تمساح می‌ریزند اما وجود مسأله‌ای به نام مسأله‌ی کرد و حتی وجود مردم کرد در ترکیه را به کلی انکار می‌کردند.

فارغ از اینکه نیرویی خارج از خاورمیانه کردستان را تسخیر کرده باشد یا نه، آنچه روشن است این است که سیاست دولت‌های سرکوبگر و فاشیست منطقه، از جمله رژیم ترکیه، رژیم فاشیست جمهوری اسلامی و رژیم‌های فاشیست بعثی عراق و سوریه، در طول یک قرن گذشته. از دوران شکل‌گیری دولت‌ملت‌های جدید ناشی از سیاست‌های امپریالیستی و استعمارگرانه در منطقه. مبتنی بر انکار هویت ملی، سلب هویت انسانی، کشتارهای دسته‌جمعی، حمله‌ی نظامی و... بوده است. سیاست حاکم بر دولت‌های اقتدارگرای ناسیونالیست منطقه، بر تبدیل کردن مردم کرد به انسان‌هایی فرودست و ایجاد یک فرادستی ملی به سود ملت غالب بنا شده است.

در واکنش به مسأله‌ی سلب هویت، قاعداً ناسیونالیسم ملت فرودست به عنوان واکنشی غریزی و نوعی سپر روان‌شناختی محافظتی، در مرحله‌ی نخست خود را به صورت بی‌واسطه بروز می‌دهد. اما هر شکل از مقاومت بی‌واسطه و غریزی، اگرچه برحق باشد، مبتنی بر سیاست انقلابی و رئال‌پولیتیک انقلابی نبوده و نیست. اینجاست که تأمل بر شیوه‌ی مبارزه، داشتن چشم‌انداز کلی و برخورداری از خاستگاه کارگری و طبقاتی به بخشی جدایی‌ناپذیر از مبارزه‌ی سوسیالیستی برای رهایی ملل تحت‌ستم بدل می‌شود.

وقتی فعالان سیاسی جدی و مبارزانی که هدفشان رهایی از ستم و بندگی است و پرسپکتیوی رهایی‌بخش برای همه‌ی انسان‌های تحت‌ستم (و نه تنها ملت خودشان) دارند، در برابر نیروهای بورژوایی و ناسیونالیستی قرار می‌گیرند که تنها هدفشان تقسیم قدرت با حاکمان ملت سلطه‌گر است، مسیرشان به دلیل استراتژی متفاوت از هم جدا می‌شود. جریان ناسیونالیستی بورژوازی فرودست و حاشیه‌ای همواره می‌کوشد منافع بورژوازی ملی ملت تحت‌ستم را به عنوان منافع کل جامعه به کارگران آن ملت بفروشد و مسأله‌ی طبقاتی را به طور ایدئولوژیک انکار یا غیرضروری قلمداد کند. این در حالی است که ناسیونالیسم ملت تحت‌ستم، هیچ شیوه‌ی اقتصاد سیاسی متفاوتی از شیوه‌ی بورژوایی که در جامعه‌ی بورژوایی حاکم است و توسط ملل ستمگر نیز پاسداری می‌شود، ارائه نمی‌دهد. در نتیجه، بورژوازی ملی ملت تحت‌ستم، موقعیت تحت‌ستم بودن خود را مبنایی برای حقانیت بخشیدن به سهم‌خواهی از بورژوازی ملل سلطه‌گر قرار می‌دهد.

این همان چیزی است که من آن را «دیالکتیک رهایی ملی» می‌نامم. بدون فهم وارونگی ایدئولوژی ناسیونالیستی و بورژوایی و دستگاه معرفت‌شناختی بورژوایی مدافع رئال‌پولیتیک، عبور از وضع موجود در راستای رهایی جوهری انسان‌ها و ملل تحت‌ستم ممکن نیست. ناسیونالیسم، مانند مذهب و دیگر ایدئولوژی‌های بورژوایی، درکی وارونه و نادرست از واقعیت هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ارائه می‌دهد و مانع شناخت

ریشه‌های واقعی ستم بر کارگران و زحمتکشان می‌شود. از همین‌رو، مبارزه بر سر هژمونی سوسیالیستی در جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در برابر هژمونی ناسیونالیستی و بورژوازی، باید وظیفه‌ی سوسیالیست‌ها و طبقه‌ی کارگر باشد. هرگونه دنباله‌روی از جریان‌های ناسیونالیست، پوپولیست، بورژوازی، لیبرالی یا مذهبی نه‌تنها در چارچوب رئال‌پولیتیک انقلابی قرار نمی‌گیرد، بلکه دقیقاً پیروی از رئال‌پولیتیک امپریالیستی و بازتولید مناسبات تولید سرمایه‌دارانه است. مدافعان آپویسم، از هر طیفی که باشند، یا این مسأله را نمی‌فهمند یا به شیوه‌های اپورتونیستی می‌کوشند ماهیت بورژوازی این جریان را پنهان سازند.

پکک در سال‌های نخست تا اواسط دهه‌ی نود میلادی همواره بر تشکیل یک کردستان بزرگ تأکید داشت. این حزب در بدو تأسیس به‌عنوان حزبی مارکسیستی طرفدار اتحاد جماهیر شوروی و با ایدئولوژی «مارکسیست - لنینیستی» به معنای استالینی آن شکل گرفت و سال‌ها به برنامه‌ریزی‌های خیالی از کردستان ترکیه («باکور») تا گناوه مشغول بود. به مرور، پکک مسأله‌ی کردستان بزرگ را کنار گذاشت و «کنفدرالیسم دموکراتیک» که نوعی بازگشت رمانتیک به دوران ماقبل مدرنیته بود. در ادبیات این حزب جای آن را گرفت. پذیرش کنفدرالیسم دموکراتیک از سوی پکک و تبلیغ آن، در واقع کنار گذاشتن ایده‌های شبه‌سوسیالیستی استالینی و تلاشی برای پذیرفته‌شدن در چارچوب رئال‌پولیتیک ترکیه بود. درست مانند بسیاری از احزاب چپ اروپایی که پس از سقوط «سوسیالیسم واقعاً موجود» از ایده‌های شبه‌سوسیالیستی دست کشیدند، پکک نیز استالینیسم خود را با ملغمه‌ای از توهم و رؤیای پست‌مدرن جایگزین کرد. این پذیرش چیزی جز انطباق با سیاست‌های امپریالیستی و تلاش برای «سر عقل آمدن» و پذیرش عقلانیت بورژوازی - امپریالیستی نبود؛ همان‌طور که چرخش احزاب موسوم به کمونیست به سمت

«یوروکمونیسم»، سوسیال‌دموکراسی، کینزیانیسم، نیودیل، «حقوق حیوانات» و دفاع از محیط‌زیست در چارچوب منطق بورژوازی چیزی جز انطباق با وضع موجود نبود.

آلیزا مارکوس، روزنامه‌نگار متخصص مسائل کردستان، ریشه‌های شکل‌گیری پ‌ک‌ک را به سال‌های ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶ بازمی‌گرداند؛ زمانی که هویت کردی بار دیگر در ترکیه غالب شد و اوجالان در دوران اقامتش در آنکارا با جنبش‌های مارکسیستی دانشجویی آشنا گردید و به حلقه‌هایی پیوست که سرانجام در سال ۱۹۷۸ به شکل‌گیری پ‌ک‌ک انجامید. پ‌ک‌ک در ۲۸ نوامبر ۱۹۷۸ در روستای فیس از توابع دیاربکر تأسیس شد و در پی کودتای ۱۹۸۰ ارتش، تشکیلات را به خارج از ترکیه منتقل کرد. از ۱۹۸۴ مبارزه‌ی مسلحانه علیه دولت ترکیه را آغاز نمود. با شروع مبارزه‌ی مسلحانه علیه اختناق سیاسی فاشیستی در ترکیه، کردستان ترکیه به کانون مبارزات سیاسی و همبستگی بدل شد و دولت فاشیست ترک با اعلام حکومت نظامی، تبعید مردم از مناطق کردنشین و سرکوب‌های خونین کوشید این جنبش عظیم را مهار کند (رک: نقد جهان اوجالان).

پ‌ک‌ک هنگام تأسیس بر محورهایی چون تلاش برای کردستانی مستقل، متحد و دموکراتیک، مبارزه با استعمار و امپریالیسم و شعار انترناسیونالیسم پرولتاریایی مستقل تأکید می‌کرد و با شعار «زنده‌باد پ‌ک‌ک» (حزب کارگران کردستان) موجودیت خود را اعلام نمود.

مسأله‌ی کرد یکی از مسائل حل‌نشده‌ی خاورمیانه است و تا زمانی که رژیم‌های بورژوازی، اقتدارگرای فاشیستی، ناپار티ستی و دیکتاتوری‌های محلی در این منطقه وجود دارند، حل نخواهد شد. این مسأله به‌ویژه پس از قرارداد سایکس-پیکو و سپس معاهده‌ی لوزان به موضوعی مهم در کشمکش‌های منطقه‌ای بدل شد. کردهای ناسیونالیست همواره وانمود کرده‌اند که گویی در گذشته دولتی کردی وجود داشته که پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی به چهار بخش تقسیم شده است. «قرارداد سور» که پس از جنگ جهانی اول در نزدیکی

پاریس منعقد شد و امپراتوری عثمانی را در کنار آلمان بازنده اعلام کرد، قرار بود ارمنستان مستقل و کردستانی خودمختار ایجاد کند. اما به دلیل مقاومت ترک‌های فاشیست و ناسیونالیست، این قرارداد به سرانجام نرسید. همان ترک‌هایی که یک‌ونیم میلیون ارمنی را قتل‌عام کردند.

در ۱۹۲۳ قرارداد لوزان به اجرا درآمد؛ قراردادی که خیانتی آشکار از سوی دولت‌های امپریالیستی به کردها بود و تا امروز مانع اصلی شکل‌گیری یک دولت. ملت کردی به‌شمار می‌رود. این آرزوی ناسیونالیسم کردی، رؤیایی دروغین برای تاریخ‌سازی و شکل دادن به اجتماعات خیالی است. کردها پس از قرارداد سایکس. پیکو (مه ۱۹۱۶) و قرارداد لوزان (۱۹۲۳) عملاً تقسیم شدند. به قول اسماعیل بیشکچی در کتاب «کردستان، یک مستعمره‌ی انترناسیونال»، سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» دولت‌های امپریالیستی کردها را به خیانت‌دیده بدل کرد و رؤیای تشکیل دولت. ملت مدرن کردی ناکام ماند. بیشکچی به‌درستی می‌نویسد: اگر قرارداد لوزان برای ترک‌ها به معنای تشکیل دولت. ملت ترکیه بود، برای کردها به معنای هویت‌زدایی، انسانیت‌زدایی، سرکوب زبان کردی و تحمیل هویت ترکی بود.

بیشکچی البته یادآور می‌شود که برخلاف فلسطین (که نیرویی از بیرون با خشونت خود را تحمیل کرد)، در ترکیه، کردها قربانی هویت‌زدایی نژادپرستانه‌ی نیرویی درونی شدند؛ همان ترک‌هایی که پیش‌تر همراهشان در امپراتوری عثمانی می‌زیستند. این تمایز اساسی، مسأله‌ی کرد را از مسأله‌ی فلسطین جدا می‌سازد.

چنان‌که شتفان ایریگ به‌درستی تأکید می‌کند، آتاتورک یک فاشیست تمام‌عیار و پدر معنوی هیتلر و نازی‌های آلمانی بود. شکل‌گیری دولت. ملت ترکی و عروج ترکیه‌ی مدرن بر پایه‌ی انکار سیستماتیک ملیت‌های دیگر، کشتار گسترده‌ی کردها، یونانی‌ها و بلغارها و در ادامه نسل‌کشی ارمنه به دست سلاطین عثمانی صورت گرفت. بنابراین برخلاف تبلیغات

ناسیونالیست‌ها که آتاتورک را نماینده‌ی مدرنیته و ضداثرتجاع معرفی می‌کنند، او در واقع نماینده‌ی فاشیسمی بود که در نازیسم هیتلری به اوج رسید.

آغاز فعالیت سیاسی پ‌ک‌ک همراه بود با تأکید بر یکپارچه‌سازی هر چهار بخش کردستان و تشکیل یک دولت. ملت. اما دیری نپایید که این حزب مواضع خود را تغییر داد و با طرح پروژه‌ی «کنفدرالیسم دموکراتیک»، ایده‌ی کردستان بزرگ و تشکیل دولت. ملت کردی را کنار گذاشت. با پذیرش پست‌مدرنیسم، هرچند تفکرات ناسیونالیستی همچنان حفظ شد، اما مسیر دیگری گشوده شد. اوجالان خود آشکارا اعلام کرده است که ایده‌های او درباره‌ی کنفدرالیسم دموکراتیک تحت‌تأثیر آثار ماری بوکچین در حوزه‌ی کمونالیسم و اکولوژی بوده است.

جایگاه آثار و نظرات اوجالان

اگر شرایط خاورمیانه چپ و کمونیست‌جامعه را ناچار کرده است که در برابر آلترناتیو بربریت نئولیبرالی و داعشیسم از کوبانی و کانتون‌های کردستان سوریه به‌صورت عملی دفاع کنند، دلیلی ندارد که کمونیست‌ها آثار مارکسیستی را به زباله‌دان تاریخ بریزند و تراوشات صوفی‌مسلکانه‌ی ذهن عبدالله اوجالان، مشهور به رهبر آپو، را به‌عنوان تئوری سوسیالیستی و آلترناتیو بورژوازی بپذیرند. برخی از مباحث و آثار اوجالان را باید خواند؛ اگرچه هیچ انسجامی در آثار او وجود ندارد و مالمال از گزاره‌های به‌شدت متناقض و بی‌در و پیکر است. آپو، از منظر فرم نوشتاری و محتوایی، چیز زیادی برای گفتن ندارد و مباحثش را به دشواری می‌توان تئوریک نامید، اما برای شناخت نظریات جریان‌ی کوپرفرونت مثل پ‌ک‌ک لازم است. مطالعه‌ی آثار اوجالان کمک می‌کند تا به فهم بهتری از این ملغمه‌ی همه‌باهمی و جریان خلی دست یابیم. مطالعه‌ی تمامی نوشته‌های اوجالان. که بنا به گفته‌ی

طرفدارانش بالغ بر ۱۲۰ اثر است. به‌ویژه به‌دلیل ناروشن‌بودن و نانسجم‌بودن این نوشته‌ها، برای من تقریباً ناممکن است؛ از این‌رو خود را به مطالعه‌ی آثار و نظرات متأخرِ او محدود کردم.

من شخصاً نه در اوجالان و پ‌ک‌ک و نه در هر نوع آنارشیمی ذره‌ای ترقی‌خواهی نمی‌بینم. به قول لنین، گاه شرایط به ما تحمیل می‌کند که با اپورتونیست‌هایی که خود را در پوشش مارکسیست درآورده‌اند همکاری کنیم؛ اما اگر این همکاری طولانی‌مدت شود، به معنای مغلوب‌شدنِ چپ و کمونیست از سوی ارتجاعِ اپورتونیستی است.

اوجالان نسبت به سوسیالیست‌های خیالی به‌مراتب عقب‌مانده‌تر است. هرچند ادعا دارد با بهره‌گیری از نظریات گوناگون از نیچه گرفته تا فوکو، آندره گوند فرانک و بوکچین نظریه‌ی جدیدی شکل داده، اما عملاً نظریات او ملغمه‌ای از توهمِ توطئه، ناسیونالیسم، بنیادگرایی و همچنین عرفان است. اوجالان در حقیقت، از لحاظ نظری، به‌عنوان یک کویرفرونت، به جریان راستِ جدید اروپایی نزدیک‌تر است. ک‌ج‌ک، پ‌ک‌ک، پی‌د، پژاک و کودار و انواع و اقسام جریانِ وابسته به پ‌ک‌ک، نسبت به چپِ خلقیِ ایران، از نظرِ سیاسی و تئوریک و نیز از حیث فرهنگی و مناسبات، گام‌ها عقب‌ترند.

چپِ خلقیِ ایران و جهان، به‌عنوان جریاناتی ضداستعماری در دورانِ جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در کشورهایی چون کوبا و ویتنام، و در نتیجه‌ی تأثیرپذیری از یک فرهنگ سیاسی مشخص، شکل گرفتند؛ جریاناتی که در برابر رئال‌پولیتیکِ امپریالیستی خواهان آن بودند که با اتخاذ روش‌های مسلحانه و انقلابی، توده‌های مردمِ وابسته به کشورهای استعماری را از چنگال ستمگران و استعمارگران برهانند. بخشِ کثیری از این چپ به‌دلیل نداشتنِ افقِ سیاسیِ مارکسیستی، در نهایت مغلوبِ بورژوازیِ ملیِ ملل تحت‌ستم شد؛ و آن دسته که تسلیم نشدند، توسط رژیم‌های بورژوایی شبه‌فاشیستی در کشورهایی چون ایران، عراق، سوریه و دیگر مناطق جهان. جایی که بورژوازیِ اقتدارگرایِ ملی در کشورهای مستعمره و

نیمه‌مستعمره به قدرت رسید. دستگیر، شکنجه و تیرباران شدند. این چپ در واقع هرگز خاستگاه مارکسیستی و کمونیستی کارگری نداشت و بخش زیادی از آن از زاویه‌ی دید بورژوازیِ ساب‌آلترن به سیاست می‌نگریست. بخشی از این چپ‌ها گرچه ادبیات مارکسیستی را به صورت شعارگونه تکرار می‌کردند، اما عملاً در صفِ بورژوازیِ ملی و ناسیونالیسمِ مللِ تحت‌ستم حرکت می‌کردند و از این رو اساساً ربطی به مارکسیسم و خاستگاه کارگری و سوسیالیستی نداشتند.

حامیان پکک و اوجالان اعلام می‌کنند که او در برخورد به مسأله‌ی قدرت و مسائل دیگر از مارکس و هگل و نیچه و فوکو فراتر رفته است. واقعیت این است که این ادعایی گزاف و نادرست است. اوجالان به هیچ وجه از مارکس و هگل فراتر نرفته است؛ همان طور که هارت و نگری و دیگر پست‌مدرن‌های هپروتی از مارکس و انگلس فراتر نرفتند. هرچند بارها چنین ادعاهای بی‌مایه‌ای را مطرح کرده‌اند. نظریات عبدالله اوجالان، به عنوان رهبر معنوی و کاربزماتیک پکک، برخلاف آنچه نویسندگان «نقد جهان اوجالان» ادعا می‌کنند، حتی در معنای عامیانه‌ی «ایدئالیستی» هم ایدئالیستی نیست. نظریات اوجالان بیش‌تر بر پایه‌ی هاله‌ای از اوهام پست‌مدرنیستی و معنویت‌گرایی گذشته‌گرا و حتی شبه‌فاشیستی و خرده‌بورژوازی شکل گرفته است؛ چیزی نزدیک به معنویت‌گرایی صوفی‌مسلمانانه‌ی پست‌مدرن که ربطی به خاستگاه نظری ماتریالیستی یا ایدئالیستی، در معنای فلسفی دقیق، ندارد. این نه تنها عبور از مارکس نیست، بلکه حتی بازگشت به نظریات شبه‌علمی ماقبل مارکس هم نیست. برای نمونه، سوسیالیسم خرده‌بورژوازیِ ژوزف پرودون. که می‌کوشید مسأله‌ی مالکیت را با تبدیل غیرمالکان به مالک و جایگزینی پول با کوپن «حل» کند. گام‌ها از نظریات ارتجاعی و بنیادگرایانه‌ی اوجالان پیش‌روتر است.

حال آن‌که مارکس در کتاب «فقر فلسفه» با دقتی بسیار، از زاویه‌ی نقد اقتصاد سیاسی و مارکسیسم، به نقد پرودون پرداخت و از سوسیالیسم خیالی شبه‌آنارشیستی او فراتر رفت.

این ناسیونالیسم خرده‌بورژوازی اگر دیروز در اوکراین در قالب آنارشیسم بروز می‌کرد و علیه حکومتِ شوراها قد علم می‌کرد، امروز در کردستان در قامتِ سازمانی اپورتونیست و مدافعِ رئال‌پولیتیک. که از یک سو مدعی پیروی از نظریاتِ ماری بوکچین در بابِ کنفدرالیسم است و از «سوسیالیسم» برگشته و مدافعِ آنارشیسم شده و به جریانِ آنتی‌کمونیستی بدل گردیده. نمایندگی می‌شود. جریانِ پ‌ک‌ک، همچون بسیاری از جریان‌های چپِ پوپولیست و استالینیستِ اروپایی، در چارچوبِ سیاستِ «راسیونالیزاسیون» به معنای وبریِ آن، سیاست‌های خود را با سیاستِ حاکمِ روز تطبیق داده و به هر شکل از آرمان‌خواهیِ سوسیالیستی. حتی در نوع «سوسیالیسم واقعاً موجود». پشت کرده و به‌واقع به حزبیِ مدافعِ رئال‌پولیتیک تبدیل شده است. این جریان، با وجود ادعای انترناسیونالیست‌بودن و دفاع از حقوقِ زنان و... به سبکِ چپِ لیبرال و پست‌مدرنِ اروپایی، به مردمِ آدریسِ نادرست می‌دهد. کار تا جایی پیش رفته که طرفدارانِ این جریان باور دارند نظریاتِ اوجالان در بابِ «ژنولوژی» فراتر از فمینیسم است و حتی مکتبی نو پدید آورده؛ حال آن‌که آنچه او در بابِ زنان می‌گوید، بر بنیادِ شکلی از سکسیسم، توهماتِ ناسیونالیستی و زن‌ستیزیِ عقب‌مانده بنا شده است. «علمِ جدید» خواندنِ ژنولوژی، همان‌قدر نادرست است که آلتوسر، با «علمِ جدید» خواندنِ آرای مارکس، در پیِ هگل‌زداییِ صوری از مارکسیسم برآمد.

تعریف و تمجیدِ اوجالان از پیامبر اسلام به‌خاطر پیشبردِ چندزنی به سودِ مرد، زیرِ نامِ عشقِ پیامبر به زنان و خدا، واقعاً جنون‌آمیز و غیرقابل‌تحمل است. جالب آن‌که اوجالان در کتابِ «مانیفست آزادی زن» روابطِ متعددِ پیامبر با زنانِ مختلف و به‌کنیز گرفتنِ زنان در جنگ‌ها را در خدمتِ آزادیِ زن معرفی می‌کند! تجاوز به کنیزان و به بردگی گرفتنِ زن را حمایت از زن خواندن، حماقت نیست؛ شراکت در تبهکاری است از مسیرِ توجیهِ تجاوز و برده‌سازیِ زنان. اینجاست که رویه‌های ارتجاعی و ضدزنِ اندیشه‌های اوجالان خود را آشکار می‌کند.

آنارشيسم يا آرزوی بازگشتِ بربريت

در واقع نظرات پکک و اوجالان یک عقب‌گرد ارتجاعی و ضدانقلابی نسبت به کمونیسم و سوسیالیسم علمی است و اندیشه‌های اوجالان، به‌عنوان اندیشه‌هایی رمانتیک و صوفی‌مسلك و پست‌مدرن که بازگشت به گذشته را به‌جای جست‌وجوی خوشبختی در آینده پی می‌گیرد، از لحاظ نظری دهه‌ها گام از سوسیالیسم علمی مارکس و انگلس عقب‌تر است؛ و بدترین نوع سوسیالیسم تخیلی، از توماس مور گرفته تا بابوف، سن‌سیمون، روبرت اوئن و وایتلینگ تا پرودون و سوسیالیست‌های خیالی هیپی دهه‌ی شصتِ اروپا، به‌مراتب مترقی‌تر از نظریات اوجالان و پکک است.

متأسفانه به دلیل نبودِ سازمان‌یابیِ کمونیستی و کارگری در خاورمیانه، جریان‌اتی چون پکک نزد افکار عمومی به روزنه‌ی «روشنایی سوسیالیستی» تبدیل شده‌اند؛ اما تئوری‌هایی که پکک از گذشته تاکنون با آن جامعه را تحلیل کرده و به‌خوردِ توده‌های متوهم داده است، ملغمه‌ای از توهم و واقعیت بیش نیست؛ ملغمه‌ای که هم ناسیونالیستی، پوپولیستی، استالینیستی، آنارشیتی، سوسیال‌دمکراتیک، مذهب‌پناه و، در یک کلام، پست‌مدرنیستی است.

پست‌مدرنیسم در غرب ترکیبی از ایدئالیسم و معنویت‌گرایی، ماتریالیسم و مذهب، خرافات و آتئیسم، ناسیونالیسم و آنتی‌ناسیونالیسم است؛ و در واقع پست‌مدرنیسم نه ایدئالیستی است و نه ماتریالیستی. از همین‌رو انواع و اقسام تئوری‌های مذهبی و غیرمذهبی توسط پست‌مدرنیست‌ها ترکیب می‌شود و در بهترین حالت جامعه را به مسیر نابودی و فروپاشی می‌برد. یک پست‌مدرنیست می‌تواند هم‌زمان سوسیالیست و هم‌زمان یک مسلمانِ دوآتشه هم باشد؛ وضعِ اوجالان و جریان‌ش به‌مراتب وخیم‌تر از پست‌مدرنیسم غربی است؛ او از یک‌سو ادعای آنارشیتیست بودن می‌کند، و از سوی دیگر رتوریکی به‌شدت ناسیونالیستی و بنیادگرایانه و فئودالی را نمایندگی می‌کند؛ ادعای عبور از مارکس و هگل و دیگران را دارد

و هم‌زمان با رژیم فاشیستِ ترکیه سازش می‌کند. او یک انترناسیونالیست، ناسیونالیست، صوفی‌مسلم، چپِ راستِ شبه‌فاشیست و بنیادگرای نئولیبرال پست‌مدرنِ کویرفرونت است.

پکک در عین حال به‌شدت متزلزل بوده و امیدش به مجلسِ اسلامی فاشیستیِ ترکیه هیچ‌گاه قطع نشده و کماکان ادامه دارد. در واقع پکک، مانند هر حزب بورژوایی و خرده‌بورژوایی دیگر، پایش در خیابان‌های دیاربرکر، دستش روی ماشه‌ی کلاشنیکف در قندیل و سرش کنار اردوغانِ فاشیست در پارلمان ترکیه است. این وضعیتِ چندگانه شرایطی فراهم کرده که اتخاذ هر سیاست و توافق از سوی پکک ـ که او را به دولتِ فاشیستِ اردوغان نزدیک کند ـ دور از انتظار نباشد.

کسانی که می‌خواهند پکک را به‌عنوان آلترناتیوی در مقابلِ بورژوازی و وضع موجود معرفی کنند، تمام مبارزات و دیدگاه‌هایشان در راستای رئال‌پولیتیک است. این افراد و جریان‌ها یا توانِ سازمان‌دهیِ یک جریانِ انقلابی و سوسیالیستی را ندارند یا زیر نام سوسیالیسم و کمونیسم، مغلوبِ اپورتونیسمِ خلقیِ پست‌مدرنِ کردی یعنی پکک شده‌اند و به‌شیوه‌ای اپورتونیستی در پیِ تضعیفِ سوسیالیسمِ علمی و کمونیسم برآمده‌اند. لازم است اشاره کنم که کمونیست‌ها هرگونه تعرض و تلاش برای ممنوعیت و «تروریستی» اعلام‌کردنِ پکک و جریان‌ها مشابه توسط دولت‌های امپریالیستی و منطقه را به‌شدت محکوم کرده و در برابر آن می‌ایستند و هم‌زمان از هژمونیِ انقلابی و سوسیالیستی در جنبش‌های مقاومت و رهایی‌بخشِ ملی دفاع می‌کنند. این «دفاعِ مشروط» از پکک مانع نمی‌شود که از زاویه‌ی دیدِ سوسیالیستی به نقدِ تفکراتِ پست‌مدرنیستیِ پکک و جریان‌ها مشابه و خلقیِ نپردازیم؛ برعکس، همین مسائل ضرورتِ نقد را بیشتر می‌کند.

پکک و تمام احزاب و جریانات وابسته به آن، سال‌ها برای صلح با جلادانِ حاکم در ترکیه. از جمله صلح با اردوغانی که بر دو ایدئولوژی شریعت اسلامی و پان‌ترکیسم تأکید دارد. آب از لب‌ولوچه‌شان آویزان شده بود؛ و زمانی که اردوغان مسأله‌ی تدریس زبانِ کردی در مدارس را مطرح کرد، از این طریق برای مقطع زمانی مشخصی پکک را از یک اپوزیسیون مسلح در قندیل، که پایگاه اجتماعی وسیعی در میان مردم کردستان داشت، به پوزیسیون بی‌خاصیت و پاسیفیست تبدیل کرد. کم نبودند کسانی مانند شوان پرور که سال‌ها برای پکک و گریلاها سرود می‌خواندند و سپس به دامنِ اردوغان سجده بردند و او را ستایش کردند. شوان پرور تنها یک شخص نیست؛ او نماینده‌ی جناح‌هایی در پکک است که سال‌ها بر طبلِ «جنگ. سازش/سازش. جنگ» کوبیدند و با هر وعده‌وعیدِ موزیانه‌ی حاکمان ترک، به استخوان‌لیسی برای فاشیسم ترک افتادند.

مسأله‌ی رهایی ملی مردم کردستان در بخش‌های مختلف کردستان. به‌ویژه در کردستانِ ترکیه. رؤیای شیرینی است که پکک سال‌ها با آن برای خود اعتبار خریده است؛ و زمانی که در پروژه‌ی اپورتونیستی صلح در ترکیه ناکام ماند، نیروهایش را به کردستانِ سوریه برد و کوشید در آنجا جایگاه و پایگاهی برای خود دست‌وپا کند و «دولت» شبه‌فدرالِ «بی‌دولت» اوجالانی یا آپویی، که در واقع چیزی جز سرواژه‌های قرونِ وسطایی نیست، را زیر نام «آنارشسیسم» پیاده کند. جالب آنکه نیروهای ی‌پ‌گ و ی‌پ‌ژ تاکنون برای عشایر منطقه. که به‌دلیل تکیه‌زدن بر زمین و پول نفوذ زیادی دارند. احترام ویژه‌ای قائل بوده‌اند و هرگز از زاویه‌ی انتقادی با آنان برخورد نکرده‌اند؛ فراتر از آن، اعضای یگان‌های مدافع خلق دست‌بوسِ این سرانِ عشایرند. دست‌بوسی برای سرانِ عشایرِ غلت‌خور در مناسبات فئودالی، ربطی به نمایندگیِ موضع انقلابی و آنارشستی ندارد؛ بلکه بازتولید سنتِ ارباب/بندگی فئودالی است.

زنان در روژاوا و شمال و شرق سوریه، برخلاف تصاویر «قشنی» با لباس‌های نظامی که از آنان منتشر می‌شود، به همان اندازه «رها» نشده‌اند که زنان زیر حاکمیت رژیم فاشیست ترک و دیگر رژیم‌های بورژوازی «رها» نشده‌اند. اینجاست که تئوری غیرانقلابی نمی‌تواند خودبه‌خود به عمل انقلابی دامن بزند. در اینجا لازم می‌دانم به نقدی که امید بهرنگ به افکار مشوش و سکسیستی اوجالان در مورد زن داشته، کوتاه مراجعه کنم تا نشان دهم که در اندیشه‌ی آپوئیسم، بردگی زن زیر نام رهایی قلمداد می‌شود. امید بهرنگ، در مقاله‌ای که در نقد «مانیفست آزادی زن» عبدالله اوجالان نوشته شده، به درستی نشان می‌دهد که اوجالان از یک طرف زن را تا حد خدا بالا می‌برد و از طرف دیگر او را تا حد یک فاحشه پایین می‌آورد:

«به دلیل آنکه تمدن سومری از ریشه‌هایش جدا گشت، به انحراف کشیده شد. تمدن امروزی بر تمدن نوسنگی غالب شد. پدیده‌ی کاهن-شاه شکل گرفت، پرستشگاه‌ها به‌عنوان رحم اصلی جامعه‌ی نوین ایجاد شدند. کاهنان با حیل‌گری جامعه را به اطاعت خود و زن را به اطاعت مرد واداشتند. کاهنان دخترانی را برای پرستشگاه‌ها برگزیده و آن‌ها را مورد آموزش قرار دادند تا به‌صورت مؤثرترین ابزار در شکار مردان جامعه ایفای نقش کنند. اولین توطئه‌ی پلید بدین شیوه چیده می‌شود و برای اولین بار در پرستشگاه‌ها نیروی فوق‌العاده‌ای به نظام رذیلانه میان دو جنس داده می‌شود. این سیستم بعدها در پرستشگاه به‌صورت اولین فاحشه‌خانه‌ی عمومی درمی‌آید.» (مانیفست آزادی زن، ص ۳۰)

«کرده‌ای نخستین در نظام برده‌داری سومر، با استفاده از جنسیت زن به انحطاط کشیده شده و همدست [نظام برده‌داری] گردانیده شدند... گرد آزاد جامعه‌ی کمون اولیه از راه این دختران پرستشگاه، در اندک زمانی از کوهستان به پایین آورده شده و به شهر عادت داده می‌شود.» (همان، ص ۱۰۲)

«خائنان از طریق جنسیت زن در شهر به پستی کشانده می‌شوند.» (همان، ص ۱۰۳)

(برگرفته از مقاله‌ی امید به‌رنگ)

این شکل از برخورد به زن در ادبیات فولکلورِ کردی هم وجود دارد؛ از یک طرف، زن را به‌عنوان سمبلِ رهایی و زیبایی و سوژگی معرفی می‌کنند و، از طرف دیگر، او را به یک بنده‌ی جنسی و حیوانِ خانگی تقلیل می‌دهند.

اینکه در کردستانِ سوریه، یگان‌های مدافعِ خلق از بسیاری جهاتِ عملی از تمام دولت‌های حاکم در خاورمیانه «مترقی»تر به نظر می‌رسند، روشن است؛ اما نباید فراموش کرد که بنیان‌گذارِ فکریِ این نظام کسی جز اوجلان نیست و خاورمیانه باتلاقِ ایدئولوژی و نظام‌های فاشیستی متفاوت است. اوجلان از یک‌سو آرزوی بازگشت به دورانِ پیشامدرنیته . یا به تعبیر دیگر، مناسباتِ قرونِ وسطایی و تولیدِ کوچکِ مانوفاکتوری . را می‌پرواند و از سوی دیگر، بر مفاهیمی شدیداً نژادپرستانه، سکسیستی و ضدشارکتِ زن انگشت تأکید می‌گذارد. اینکه «زن، مادرِ ملت است» و... نشان از دیدگاهِ ارتجاعی و قرونِ وسطایی او دارد. اوجلان را می‌توان نماینده‌ی پست‌مدرنیسمِ کردی، سوفیسمِ معاصر و شکلی از تصوف در خاورمیانه دانست که می‌کوشد شلم‌شوربایی از آنارشیسم، کمونالیسم، رئال‌پولیتیک، پست‌مدرنیسم، کلونالیسم و گذشته‌گرایی را به‌عنوان جایگزینِ مارکسیسم معرفی کند. البته نباید فراموش کرد که مسأله‌ی «تئوری/پراتیک» در کردستانِ سوریه متفاوت است: تئوری‌های اوجلان نسبت به سال‌های اولیه‌ی پراکسیس مبارزاتی یگان‌های مدافعِ خلق شدیداً ارتجاعی و فتودالی‌اند، اما پراتیکِ نیروهای حاکم در منطقه‌ی تحتِ نفوذِ ی‌پ‌ک و ی‌پ‌ژ، لاقلاً در سال‌های نخست، به‌سببِ مواجهه‌ی مستقیم با نیروهای بربرستی و فاشیستی چون داعش و رژیم فاشیستِ ترکیه و دیگر اسلام‌گرایانِ منطقه، بخشاً مترقی بوده است.

یک مسأله‌ی مهم و حیاتی را باید در نظر گرفت: اپورتونیسمِ پ‌ک‌ک ناشی از موقعیت و ایدئولوژیِ خرده‌بورژوازیِ این سازمان است. پ‌ک‌ک در اروپا شب و روز از جانب چپ‌ها و

آنتی‌فاشیست‌ها حمایت می‌شود؛ اما خودِ پ‌ک‌ک همبستگی مؤثری با مبارزاتِ دیگر مللِ ستم‌دیده نشان نمی‌دهد و، دست‌کم در دهه‌های گذشته، نیروهای نزدیک به پ‌ک‌ک به رژیم‌هایی چون اسرائیل احساس نزدیکی بیشتری کرده‌اند. سکوت در برابر نسل‌کشی مردم تحت‌ستم فلسطین. که وضعی به مراتب وخیم‌تر از مردمِ کردستان دارند. از جانبِ پ‌ک‌ک و متحدانش باعث شده رویه‌های شبه «ترقی‌خواهانه»ی سال‌های اولِ مقاومت در روثاوا زیرِ گردوخاکِ رئال‌پولیتیکِ امپریالیستی و همسویی با فاشیست‌های صهیونیست، پودر شود و به هوا رود.

در آثار اوجالان و مطالبِ منتشرشده از سوی پ‌ک‌ک، گرایش‌های قویِ سُوونینسم و ناسیونالیسم، تئوریِ توطئه و رماتیسیم دیده می‌شود. تأکید بر «دموکراتیک» بودنِ «ملت» و «تمدن» کردی اتفاقاً نشان می‌دهد که تعاریفِ اوجالان از این مفاهیم تا چه اندازه بی‌سروته است؛ او حتی نمی‌تواند بین «دولت» به عنوان شکلی از ارگانیزاسیون و «ملت» به عنوان انتزاعی ایدئولوژیک تفاوت بگذارد. دموکراسی، همان‌طور که از دورانِ افلاطون و ارسطو تا امروز بحث شده، شکلی از حاکمیت است و ربطی به ملیت و اتنیسیته ندارد. تأکید بر اینکه «کردها همواره دموکراتیک بوده‌اند»، اگر حماقت نباشد، دقیقاً بازتولید شکلی از اندیشه‌ی فاشیستی است که «دموکراتیک‌بودن» را نژادی می‌کند؛ همان‌طور که نازی‌ها از «پاکِیِ نژادِ آریایی» می‌گفتند، یا ایرانیانِ نژادپرست کلیشه‌های فاشیستی درباره‌ی «پاکِیِ آریایی» را تکرار می‌کنند، و همان‌طور که فاشیست‌های صهیونیست از «برتری قوم برگزیده» دم می‌زنند، عبدالله اوجالان نیز به عنوان رهبری کوپرفرونت، افسانه‌ی «ملتِ دموکراتیک» را به مثابه‌ی رتوریکِ فاشیستی تکرار می‌کند. مسأله‌ی دیگر این است که «تمدن»، برخلاف «فرهنگ»، به جنبه‌های بی‌واسطه‌ی زندگی انسانی اشاره دارد که انسان از رهگذرِ منطق و تعقل به آن دامن می‌زند. لوکاچ در مقاله‌ی «فرهنگِ قدیم و فرهنگِ جدید» اشاره می‌کند: زیباییِ بیرونی و درونیِ ساختمانِ امری فرهنگی است، اما گرمایش و سرمایش و استحکام

آن به «تمدن» تعلق دارد. اگر تمدن پدیده‌ای بی‌واسطه باشد. چنان‌که من نیز چون گئورگ لوکاچ بر این باورم. و فرهنگ پدیده‌ای باواسطه یا «طبیعتِ ثانوی»؛ در این صورت، سخن گفتن از «تمدنِ دموکراتیک»، اگر حماقت نباشد، فاشیستی است.

پکک حزبی است که هیچ پشتوانه‌ی تئوریکِ جدی ندارد و بیش‌تر با احساسات و عواطف و اجبار و در معذوریت‌انداختنِ دیگران عضوگیری می‌کند. همان‌طور که گفتم، پراتیکِ این سازمان در روزاوا برخاسته از «مترقی‌بودن» تئوری‌هایش نیست، بلکه نتیجه‌ی ضرورتی است که به پکک تحمیل شده است. کومه‌له هم در سال‌های پس از انقلاب ۵۷ در کردستانِ ایران مائویستی بود، اما از لحاظِ پراتیک به‌مراتب مترقی‌تر از آنچه روی کاغذ بود عمل می‌کرد. «کنگره‌ی یک کومه‌له» در واقع کنگره‌ای شدیداً عقب‌مانده و بی‌ربط به هرگونه ترقی‌خواهی سوسیالیستی است.

پکک می‌خواهد تصویری را که از این جریان به‌عنوان نیروی «تروریستی» و ناسیونالیست ارائه شده، به‌مرور پاک کند و به حزبی «سرِ عقل‌آمده» بدل شود که مسأله‌ی قدرتِ سیاسی را در خاورمیانه مطرح کرده و در بازیِ رئال‌پولیتیک نقش ایفا می‌کند. پکک در پیِ آن است که از جانبِ دولت‌های تروریستِ بین‌المللیِ عضوِ ناتو، دولت‌های امپریالیست و تروریستِ منطقه، سازمانِ ملل، پارلمانِ اروپا و دیگر نهادهای حقوق‌بشری، به‌عنوان جریانی «دموکراتیک» به رسمیت شناخته شود و از فهرستِ «تروریستی» بیرون آید؛ از همین‌رو در روزاوا از «دموکراسی از پایین» سخن می‌گوید و آن را عملاً تا حدودی اجرا می‌کند.

شنیدنِ این مسائل برای چپ‌ها و سوسیالیست‌های اروپایی آزاردهنده است، زیرا غالباً فقط به اطلاعاتِ دست‌چندمِ جریانِ اصلی دست‌رسی دارند و از کشمکش‌ها و قطب‌بندی‌های خاورمیانه اطلاعاتِ دست‌اول ندارند. همان‌ها که از پول‌پوت و خمرهای سرخ. که نظامی جنایت‌کار و ضدبشری را در کامبوج، زیر نامِ نظامِ کمونیستی، سرکار آوردند و میلیون‌ها نفر

را به وحشیانه‌ترین شکل به کام مرگ فرستادند. دفاع می‌کردند، اکنون نیز از پکک دفاع می‌کنند.

کمونیست‌ها و مارکسیست‌های متعهد و انقلابی. نه چپ‌های لیبرال خودکمونیست‌خوانده‌ی فرصت‌طلب. لازم است از رهایی ملی اقلیت‌هایی که تحت ستم و سرکوب ملی قرار دارند و هویتشان به‌عنوان شهروند و انسان انکار می‌شود، دفاع کنند؛ اما این دفاع نباید به‌معنای دفاع از آلترناتیو بورژوازی باشد. مسأله بر سر این است که کمونیست‌ها باید حق رهایی اقلیت‌های تحت‌ستم را به‌رسمیت بشناسند و از آن دفاع کنند.

دفاع از حق استقلال و رهایی ملی، البته به‌معنای دفاع از تمديدِ بردگی ملی از طریق دفاع از بورژوازی ملی تحت‌ستم نیست. برای نمونه، اگر اپوزیسیون ناسیونالیستی مانند پکک در رأس جنبش رهایی ملی مردم کرد در کردستان سوریه و ترکیه است، دلیلی ندارد که مبارزه‌ی توده‌ی مردم برای رهایی از چنگال فاشیسم را به کلی زیر سؤال ببریم و کنار فاشیست‌هایی مانند رژیم سابق اسد، رژیم فعلی احمد شرع، رژیم فاشیست اسلامی در ایران و رژیم فاشیستی و بُناپارتیستی اردوغان بایستیم. اگر در فلسطین تنها نیروی متشکل اپوزیسیون مخالف رژیم آپارتاید اسرائیل حماس است، دلیلی وجود ندارد که به‌دلیل فقدان رهبری انقلابی از حماس حمایت کنیم؛ باید نیروی انقلابی را در هر شرایطی ساخت، نه آن‌که از سر استیصال به حمایت از ضدانقلاب رفت.

مخالفت و دشمنی ایدئولوژیک با نیرویی چون حماس، به هیچ‌وجه نباید با تأیید فاشیسم صهیونیستی یکی گرفته شود. هر نیرویی که از سر دشمنی با حماس از اسرائیل حمایت کند، به‌مراتب مرتجع‌تر و ضدانقلاب‌تر از حماس است.

کمونیست‌ها، برخلاف سوسیال‌دمکرات‌ها، معتقد به رهایی گام‌به‌گام اصلاح‌طلبانه نیستند. نمی‌توان مانند احزاب و جریان‌های مرتجع سوسیال‌دمکرات سابق و نئومحافظه‌کار امروزی.

همچون حزب دمکراتِ کردستانِ ایران که مسأله‌ی سوسیالیسم را به «پس از» شکل‌گیری دولت. ملتِ کردی حواله می‌داد. به مسأله برخورد کرد. برخوردِ کمونیستی به مسأله‌ی ملی و رهایی ملی تابعِ انکشافِ مبارزه‌ی طبقاتی و رشدِ هژمونیکِ خاستگاهِ سیاسیِ پرولتاریاست، نه دنباله‌روی از ناسیونالیسم و بورژوازیِ ملی. احزابِ ناسیونالیستِ کرد حامیِ رئال‌پولیتیک و «سازمانِ زحمتکشانِ کردستان» اگر در گذشته از سوسیال‌دموکراسی و... دم می‌زدند، امروز در کنارِ نفوکان‌ها برای دخالِتی نظامیِ آمریکا و رژیمِ فاشیستِ صهیونیستی در ایران روزه می‌کشند و حاضرند برای سربازانِ متجاوزِ اسرائیلی. که به ده‌ها زن و کودک در نوارِ غزه تجاوز کرده‌اند، بر بیمارستان‌ها بمب انداخته و بر انسان‌های بی‌گناه آتش می‌گشایند و مردمِ غزه را کورکورانه به سیلِ بدل می‌کنند. «با زبانِ چکمه را تمیز کنند».

رهاییِ ملی تابعِ رهاییِ کلیِ انسانِ تحت‌ستم از هرگونه ستم و بندگیِ طبقاتی، جنسیتی، نژادی و سلسله‌مراتبی/آریستوکراتیک است. اگر رهاییِ ملی را با رهاییِ سیاسیِ بورژوازیِ مللِ تحت‌ستم یکی بگیریم. یعنی رهاییِ طبقه‌ای بورژوازی که نسبت به فراقسیونِ دیگر از بورژوازی در موقعیتِ ضعیف‌تری است. آنگاه راهکارِ سوسیالیستی برای حلِ مسأله‌ی ملی با راهکارِ بورژوازی تفاوتی نخواهد داشت. به نظر من، رهاییِ ملی در چارچوبِ سرمایه‌داری به‌معنای رهاییِ سرمایه‌داران و مالکین است، نه رهاییِ پرولتاریا و زحمتکشان. بنابراین، اگر رهاییِ بورژوازیِ تحت‌ستم را با رهاییِ ملی یکی بگیریم، دچار خطای معرفت‌شناختی شده‌ایم. ازاین‌رو، امرِ رهاییِ ملی باید با افقِ انقلابی و سوسیالیستیِ رهایی‌بخش پیوند بخورد. مدافعانِ رهاییِ ملی به‌جای تمرکز بر پشتِ بورژوازیِ مللِ تحت‌ستم، باید خود قدرتِ سیاسی را به‌دست بگیرند. چنان‌که در اکثریتِ جنبش‌های موسوم به «رهاییِ ملی» از لهستان تا ایرلند، هندوستان، الجزایر، کنگو، مراکش، مصر، تونس و بسیاری نقاطِ دیگر دیده شده، رهاییِ بورژوازیِ نه‌تنها به رهاییِ کارگران منجر نشده، بلکه

در مواردی بورژوازی ملی ملّی تحت‌ستم چنان سرکوب و توحشی علیه کارگرانِ ملتِ خود اعمال کرده که گاه از وحشی‌گریِ استعمارگرانِ غربی نیز فراتر رفته است. گفتنِ این حقایق هرگز به‌معنای توجیهِ توحشِ استعمارگران و اشغالگرانِ نژادپرست نیست؛ هدف، نشان‌دادنِ افقِ ارتجاعی و ضدانقلابیِ بورژوازیِ ملیِ مدافعِ «رهاییِ جمعیِ ملّی تحت‌ستم» است.

بورژوازیِ ملی و بورژوازیِ غیرملّی اهداف و انگیزه‌ها و خاستگاهِ سیاسی/طبقاتی مشابهی دارند: پیشبردِ منافعِ طبقه‌ی خود. از حیثِ سبکِ زندگی، عادات و سنن و اخلاق، بورژوازیِ ملیِ ملّیِ فرودست شباهتِ بسیاری به بورژوازیِ استعمارگر دارد، نه به طبقه‌ی کارگرِ «ملّیِ خودی». بی‌دلیل نیست که در اغلبِ جنبش‌های رهایی‌بخشِ ملی، هرجا بورژوازیِ ملیِ ملّی تحت‌ستم هژمون شده، به‌جای پیشبردِ انقلاب و جنگِ تمام‌عیار با استعمار، از زاویه‌ی سازش و چکمه‌لیسی و فروشِ منافعِ کارگران و زحمتکشان به بورژوازیِ استعمارگر وارد شده است؛ نمونه‌ی افراطیِ آن، مشارکتِ بورژوازیِ ملیِ کنگو در نسل‌کشیِ مبارزانِ انقلابی و مردمی است که پایانِ استعمار و کلونیالیسم را می‌خواستند. گاندی. که از سوی بورژوازیِ امپریالیستی به‌عنوان قهرمان معرفی می‌شود. به‌راحتی به طبقه‌ی کارگرِ مبارز پشت کرد و علیه کمونیست‌ها «چکمه‌لیسی» استعمارگرانِ انگلیسی را پیش گرفت.

نلسون ماندلا. که تا امروز به‌عنوان یکی از قهرمانانِ بورژوازی و مبارزه علیه آپارتاید ستایش می‌شود. رهبرانِ کمونیستِ کنگره‌ی ملی آفریقای جنوبی را به استعمارگرانِ فروخت و پس از اعدام و سلاخیِ کمونیست‌ها، از او یک آنتی‌کمونیستِ «قهرمانِ بی‌خطر» ساختند. در دورانِ حاکمیتِ ماندلا، در ۱۶ آگوست ۲۰۱۵، رژیمِ «ضدآپارتاید» ماندلا به کارگرانِ معدنِ ماریکانا به‌صورت مسلحانه حمله کرد و ۳۴ کارگرِ اعتصابی را در روزِ روشن سلاخی کرد.

همان‌طور که تاریخِ جنبش‌های رهایی‌بخشِ ملی و جنبشِ سوسیالیستی نشان می‌دهد، این بورژوازی نیست که مسأله‌ی ملی را حل می‌کند؛ بلکه این جنبش‌های سوسیالیستی‌اند که

با تقویتِ انترناسیونالیسمِ کارگری و اتحادِ کارگرانِ مللِ تحت‌ستمِ علیه بورژوازیِ ملی، محلی و جهانی، و با لغوِ مالکیتِ خصوصی بر ابزار تولید و اشتراک‌کردنِ تولید و پایان‌دادن به استثمارِ انسان از انسان و استثمارِ ملت‌ها از یکدیگر و به‌رسمیت‌شناختنِ حقِ ملل برای استقلال یا پیوستن به ملت‌های دیگر، مسأله‌ی ملی را به‌صورتِ رادیکال حل می‌کنند.

به‌دنبالِ انقلابِ اکتبر، مسأله‌ی ملی از طریقِ به‌رسمیت‌شناختنِ حقِ استقلالِ ملت‌ها تا حدود زیادی حل شد. مردمِ ارمنستان. که توسطِ امپراتوریِ عثمانی به‌طورِ میلیونی قتل‌عام شده بودند. در حکومتِ شوراها این حق را یافتند که به‌عنوانِ جمهوریِ مستقل، داوطلبانه بخشی از جمهوریِ شوراها باشند و در عینِ حال استقلالِ ملی خود را حفظ کنند. کشورِ فنلاند. که قانونِ شورش و انقلابِ سوسیالیستی بود. به‌سببِ غلبه‌ی خطِ سوسیال‌دموکراسی راهِ جداییِ کامل از حکومتِ شوراها را در پیش گرفت و در فرآیندِ استقلالِ فنلاند حتی یک گلوله از سوی جمهوریِ شوراها شلیک نشد. این نشان می‌دهد راهکارِ سوسیالیستی برای حلِ مسأله‌ی ملی تا چه اندازه رادیکال، مترقی و انسانی است؛ در مقابلِ راهکارِ بورژوازی که به استثمار و استعمار، لشکرکشی و نسل‌کشی و انکارِ هویتِ ملیِ مردمانِ تحت‌ستم می‌انجامد. مسأله‌ی ملی کرد همچنان مسأله‌ای واقعی و حل‌نشده است؛ نه در کردستانِ عراق. که بیش از سه دهه است حاکمیتِ فدرالی دارد. و نه در کنفدراسیونِ شمال و شرقِ سوریه؛ زیرا جریانِ غالب در جنبشِ کردی، چه در عراق و چه در سوریه، نه جریانِ کمونیستی و انقلابی، بلکه جریانِ بورژوازی بوده و هست.

در اینجا به «قرارداد اجتماعیِ روزاوا» و پراکسیسِ جریانِ حاکم در شمال و شرقِ سوریه می‌پردازم تا نشان دهم برخلاف ادعای آپوئیست‌ها و علاقه‌مندانِ به‌ظاهر چپِ این جنبش، نه‌تنها مسأله‌ی ملی حل نشده، بلکه جریانِ خلقیِ کوپرفرونتِ پ‌ک‌ک، به‌شیوه‌ی حاکمانِ کردستانِ عراق، این مسأله را همچنان در جدالِ رئال‌پولیتیکِ امپریالیستی به‌مثابه‌ی «زغال

قلیان» می‌بیند و هر زمان که نیاز باشد، برای جلب حمایت اسرائیل، آمریکا و دولت‌های امپریالیستی از آن بهره می‌گیرد.

از تصورات خیالیِ چپ لیبرال درباره‌ی پکک تا حاکمیت بورژوایی در «روژاوا» و شمال و شرق سوریه

در «قرارداد اجتماعی» فدراسیون دموکراتیک شمال سوریه به‌خوبی می‌توان ردّ پای ایده‌های آنارشستی (لیبرالیسم چپ یا سوسیال‌دموکراسی) را مشاهده کرد. این قرارداد اما در مقایسه با تمام قوانین دولت‌های بورژوایی منطقه و حتی جهان، یک گام به پیش است؛ قراردادی که در عمل به هیچ‌وجه اجرا نشده و نمی‌شود. مشکلات و موانع فرهنگی و مسائل استراتژیک و تاکتیکی در منطقه، خطر حملات پی‌درپی خارجی و مقاومت عشایر در برابر خلع‌یدشدن، عملاً اجرای بندهای این قرارداد را ناممکن کرده است. از آن‌جا که جامعه‌ی کردستان سوریه تاریخاً به‌صورت سیستماتیک و فاشیستی سرکوب شده است، زمینه‌ی شکل‌گیری طبقه‌ی کارگر آگاه و مسلح به آگاهی طبقاتی و تئوری مارکسیسم در آن‌جا به‌صورت ابژکتیو شکل نگرفته است و پکک به‌عنوان نیرویی به‌شدت پوپولیست کویرفرونت. جریانی که میان چپ و راست و ایدئولوژی خرده‌بورژوایی شبه‌فاشیستی و آنارشستی در نوسان است. تنها اپوزیسیون در دسترس مردم این منطقه بوده و توانسته خود را به‌عنوان آلترناتیو به مردم معرفی کند.

قرارداد اجتماعیِ روژاوا به‌شدت از اندیشه‌های التقاطیِ اوجالان، رهبر پکک در زندان، تأثیر پذیرفته است و ماهیت آن کاملاً بورژوایی است. اساسی‌ترین مشکل این «قرارداد اجتماعی» آن است که نه از موضع نقد اقتصاد سیاسی بورژوایی، بلکه از موضعی شرمگینانه‌ی شبه‌سوسیال‌دمکراتیک و شبه‌آنارشستی به حل مسأله‌ی نابرابری اجتماعی

می‌نگرد و، چون کلی برنامه در سطح کلی‌گویی باقی می‌ماند و به‌صورت عینی مسائل را بررسی نمی‌کند، زمینه‌ی بهره‌برداری‌های گوناگون از آن فراهم می‌شود.

بندهای به‌شدت متناقض این قرارداد را در زیر می‌آورم و می‌کوشم بی‌ربط بودن آن را با سوسیالیسم و مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید بیان کنم.

ماده‌ی ۶

سوگند:

«من به خداوند بزرگ و خون شهدا سوگند می‌خورم که به این قرارداد اجتماعی و مفاد آن وفادار بمانم، حافظ حقوق دموکراتیک مردم و ارزش‌های شهدا باشم، از آزادی، سلامت و امنیت مناطق «فدراسیون دموکراتیک شمال سوریه» حراست کنم، حافظ سوریه‌ی متحد باشم و برای تحقق عدالت اجتماعی بر اساس اصول ملت دموکراتیک تلاش کنم.»

نقد ماده‌ی ششم

در این ماده، همان‌طور که می‌بینید، ایدئولوژی خرافی و ارتجاعی مذهبی حاکم است. سوگند یاد کردن به «خداوند بزرگ» و «خون شهدا»، اگر حتی یک امر تاکتیکی باشد، که نیست. برای «نرم‌کردن» توده‌ی مردم، به‌شدت ارتجاعی و عقب‌مانده است. هر نیروی مترقی که از آزادی و رهایی انسان سخن می‌گوید، نمی‌تواند به ایدئولوژی ارتجاعی مذهبی باور داشته باشد و به دره‌الهی تقدس پیچیدن جان‌باختگان معتقد بماند. اگر این بند را با بندهای کمون پاریس یا شوروی پس از انقلاب اکتبر مقایسه کنیم و سیاست نیروهای حاکم در روژاوا را با کمون و شوروی دوران لنین مقایسه کنیم، درخواهیم یافت که کمون و اکتبر هزاران گام پیشروتر از نیروهای کویرفرونت در روژاوا بودند. در کمون پاریس نقش مذهب در سیاست به کلی از میان رفت و مذهب به امری کاملاً خصوصی بدل شد. پس از انقلاب اکتبر، علیرغم

حقوق برابر اقلیت‌های مذهبی، بلشویک‌ها حتی یک ثانیه از تبلیغ و ترویج ضد مذهب و ارتجاع دینی باز نایستادند. نیروهای حاکم در کردستان سوریه به‌جای سوسیالیسم و رهایی انسان، هنوز «خداوند بزرگ» و «خون شهدا» را عامل مشروعیت خود می‌دانند. ارتجاع در این بند بیداد می‌کند.

ماده‌ی ۱۱

«فدراسیون دموکراتیک شمال سوریه بر پایه‌ی اصول مالکیت اشتراکی زمین، آب و انرژی بنا شده است، مبتنی بر اکو صنعت و اقتصاد اجتماعی است، اجازه‌ی استثمار، انحصار و شیء‌انگاری زنان را نمی‌دهد و بیمه‌ی سلامت و تأمین اجتماعی را برای همه‌ی افراد تحقق می‌بخشد.»

نقد ماده‌ی یازده

اگر مالکیت اشتراکی زمین وجود دارد، پس چرا از سران عشایر و صاحبان زمین خلع‌ید نشده است؟ چرا باید در این زمینه استثنا وجود داشته باشد؟ آیا عدم خلع‌ید از مالکان زمین و عشایر و خان‌های منطقه، اجازه‌دادن به بازتولید شیوه‌های تولید ماقبل سرمایه‌داری. یعنی شیوه‌ی تولید فئودالی. نیست؟ مشکل این‌جاست که درک نیروهای حاکم از «استثمار»، درکی به‌شدت بورژوازی و اخلاقی و نه مارکسیستی است. «استثمار» نزد آنان در معنای مارکسیستی به‌کار نمی‌رود؛ وقتی از «عدم اجازه‌ی استثمار زنان» سخن می‌گویند، بیش‌تر منظورشان بهره‌کشی جنسی از زنان است، نه جایگاه آنان به‌عنوان نیروی کار مزدبگیر که دست‌مزدشان با کاری که انجام می‌دهند یکسان نیست. در این‌جا باید توضیح داده شود «اکو صنعت» چیست و «اقتصاد اجتماعی» چگونه عمل می‌کند. این کلی‌گویی‌های بی‌توضیح درباره‌ی مفاهیم، به‌شدت خطرناک‌اند.

البته یکی از بخش‌های پیشرو این بند، پایان‌دادن به شیء‌انگاری زنان است.

ماده‌ی ۱۷

«فدراسیون دموکراتیک شمال سوریه به اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و تمامی منشورهای حقوق بشر وفادار است.»

نقد ماده‌ی هفدهم

این ماده بیشتر بندی برای «لاس‌زدن» دیپلماتیک با دولت‌های بورژوایی غربی و عاملان اصلی تروریسم بین‌المللی، استثمار جهانی، جنگ‌های نیابتی و نابودکنندگان اصلی محیط‌زیست است و به شدت پوپولیستی است. «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» سندی کاملاً بورژوایی و نوشته‌شده از منظر منافع طبقه‌ی بورژوازی است؛ سندی که مالکیت خصوصی بر ابزار تولید را مقدس می‌شمارد. اگر نیروهای حاکم به تمام بندهای این اعلامیه و منشورها وفادارند، پس لطفاً خود را نیروی «چپ» و «آلترناتیو» جا نزنند و در میان مردم توهم ایجاد نکنند که شکل دیگری از مناسبات تولیدی در شمال سوریه حاکم است. (من پیش‌تر به نقد اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر پرداخته‌ام و در این‌جا از تکرار می‌گذرم.)

ماده‌ی ۴۳

«حق مالکیت خصوصی تا آن‌جا تضمین می‌شود که با منافع عمومی در تضاد نباشد. چگونگی آن را قانون مشخص می‌کند.»

نقد ماده ۳۴

در این بند می‌توان به تناقض بنیادین ایدئولوژی کویرفرونتی نیروهای حاکم در روزه‌ها و شمال سوریه و درک بورژوایی آنان از مالکیت خصوصی بر ابزار تولید پی برد. این ماده حتی از مواد برنامه‌ی گوتا (برنامه‌ی حزب سوسیال‌دمکرات آلمان که مارکس به شدت نقدش کرد) عقب‌تر است. اولاً این نیروها تفاوتی میان «مالکیت خصوصی (شخصی)» و «مالکیت

خصوصی بر ابزار تولید» قائل نیستند؛ این دو باید از هم جدا شوند. ثانیاً اگر مقصود آنان از «مالکیت خصوصی» همان «مالکیت خصوصی بر ابزار تولید» باشد (که حدس می‌زنم همین است)، در این صورت، چنین مالکیتی ذاتاً با «منافع عمومی» در تضاد است؛ زیرا آنان که از مالکیت بر ابزار تولید محروم‌اند، خودبه‌خود از دسترسی برابر به امکانات اجتماعی و رفاهی بی‌بهره می‌مانند و ناچارند به‌مثابه‌ی کارگر برای صاحبان ابزار تولید کار کنند. بنابراین این تناقض را باید خود نیروهای حاکم حل کنند: یا پیرو قوانین و اقتصاد سیاسی بورژوازی مبتنی بر استثمار نیروی کارند، یا اگر بهره‌کشی انسان از انسان را ضدانسانی و غیرحقوقی می‌دانند، لازم است از موضع نقد اقتصاد سیاسی به الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید، خلع‌ید از صاحبان سرمایه و زمین و اجتماعی‌کردن ابزار تولید برسند. اگر به‌علت مسائل استراتژیک و تاکتیکی و امکان شورش عشایر مالک که هزاران نیروی مسلح و میلیون‌ها دلار سرمایه دارند. اکنون امکان اجرای آن را ندارند، پناه‌بردن به فرمول‌بندی‌های متناقض و بورژوازی برای حفظ آنان، اگر احمقانه نباشد، شارلاتانیسم و اپورتونیسم است.

بقیه‌ی بندهای این برنامه را کم‌وبیش می‌توان در برنامه‌ی احزاب سوسیال‌دمکرات اروپایی، احزاب سبز و حتی قوانین اساسی دولت‌های غربی یافت. نقد اساسی به این برنامه و مواد آن باید از موضع نقد اقتصاد سیاسی باشد. این برنامه، مانند منشور جهانی حقوق بشر و دیگر اسناد بورژوازی، در پوپولیسم زبانی و تناقضات بنیادین غرق است و می‌کوشد با حفظ مناسبات سرمایه‌دارانه، نوعی مناسبات «انسانی‌تر» و «عقلانی قابل‌تحمل» فراهم کند، بی‌آن‌که به ریشه‌ها دست ببرد و الغای مالکیت خصوصی بر ابزار تولید و اشتراکی‌کردن منابع تولید را تبلیغ و ترویج کند. با همه‌ی این نقدها، می‌توان گفت در مقایسه با قوانین دولتی رژیم‌های تروریستی و فاشیستی منطقه، پیشروتر است و بندهای پیشرو بسیاری در کنار بندهای ارتجاعی دارد؛ اما در نهایت در افق کاسمُوپولیتیک بورژوازی سرگردان می‌ماند و راه‌رهای سوسیالیستی و کمونیستی را پیش روی جامعه نمی‌گذارد. ما کمونیست‌ها

همیشه گفته‌ایم: میانِ سوسیالیسم و بربریت هیچ راهِ میان‌بری وجود ندارد. هیچ دولت و اقتصادِ بورژوازی - حتی در «رفاهی»ترین کشورها - نمی‌تواند مدعیِ پایانِ استثمار باشد مادام که کارگران ناچار به فروشِ نیروی کارِ خود برای ادامه‌ی حیات‌اند و عده‌ای انگل از استثمارِ نیروی کارِ دیگران سرمایه می‌اندوزند.

پژاک به‌مثابه‌ی جریانِ اسلام‌گرا/پوپولیستی با رویه‌های فاشیستی

پکک از آن سازمان‌های سیاسی است که ده‌ها زیرمجموعه و سازمانِ سیاسی برای بخش‌های مختلفِ کردستان ساخته است. «کودار» چتری است که جریان‌هایی همچون «پژاک» زیرمجموعه‌ی آن‌اند و برای کردستانِ ایران به نیابت از پکک سازمان‌دهی می‌کنند. رشید بادکنکی پژاک در کردستانِ ایران در غیبتِ مبارزه‌ی نیروی پیشمرگِ کمونیست (کومه‌له‌ی سابقِ دورانِ مارکسیسمِ انقلابی) و در حالی شکل گرفت که احزابِ سنتیِ ناسیونالیستی کرد در اردوگاه‌های خود در کردستانِ عراق «در گوشِ گاو» خوابیده بودند.

در چنین وضعیتی و نتیجه‌ی همکاریِ نیروهای اصلاح‌طلبِ کرد با جناح‌های مختلفِ حکومت در کردستانِ ایران و تحتِ اتوریتِ پکک - و چشم‌پوشیِ سپاه پاسداران و رژیمِ اسلامی از حضورِ این جریان - پژاک به‌عنوان شاخه‌ی کردستانِ ایرانِ پکک شکل گرفت. شکل‌گیریِ پژاک همراه شد با گسترشِ نشریاتِ کردی در شهرهای کردستان و بادزدنِ زغالِ ناسیونالیسمِ پرورشیِ کرد در کردستانِ ایران در دورانِ پروژه‌ی اصلاحاتِ حکومتی. نیروهای پرورشیِ سابقاً متوهمِ حزبِ دموکراتِ کردستانِ ایران و دیگر سازمان‌های ناسیونالیستِ کرد - که همیشه میانِ «اصلاحات از بالا» و «چانه‌زنی از پایین» در رفت‌وآمد بودند - از پروژه‌ی شکل‌گیریِ پژاک پشتیبانی کردند.

«انتلکتوئل»های سپاه‌اندیش کرد ایرانی که از ناسیونالیسم کرد و جریان‌های ناسیونالیست سنتی ناامید شده بودند، با شکل‌گیری پژاک به این گفتمان نزدیک شدند. بخش بزرگی از جریان‌های ناسیونالیست کرد در داخل ایران، که همواره دنبال تغییرات جزئی بودند و از یک سو از ناسیونالیسم آمیخته به نژادپرستی و فاشیسم دفاع می‌کردند و از سوی دیگر شب و روز چشم به «پروتستانتیزه کردن» حکومت اسلامی و به قدرت رسیدن بورژوازی کرد در سطح محلی زیر سایه‌ی حاکمیت فاشیسم اسلامی داشتند. کسانی که ایده‌ی خودمختاری را کنار گذاشته و از فدرالیسم منطقه‌ای دفاع می‌کردند و بخشاً از حزب دموکرات و شاخه‌های ناسیونالیست منشعب از کومه‌له قطع امید کرده بودند، به مرور به پژاک و پ‌ک‌ک نزدیک شدند. جالب آن‌که وقتی اوجالان در سال ۱۹۹۹ به دست نهادهای امنیتی دولت‌های غربی، میت ترکیه و موساد دستگیر شد، در شهرهای مختلف کردستان ایران، از جمله سنندج و مریوان، تظاهرات عظیمی شکل گرفت و حتی چندین نفر به دست عوامل جمهوری اسلامی کشته شدند. جریان پ‌ک‌ک در آن دوران، مردم معترض کردستان را که اعتراض به دستگیری اوجالان را به مبارزه‌ای گسترده علیه رژیم فاشیست اسلامی بدل کرده بودند، به سبک جمهوری اسلامی مورد حملات لفظی سخیف قرار داد و آنان را «اخلالگر» نامید و به مردم حمله کرد (ر.ک: نقد جهان اوجالان).

بسیاری از حامیان شکل‌گیری پژاک، از اصلاح‌طلبان و ناسیونالیست‌های قانون‌گرا در چارچوب جمهوری اسلامی گرفته تا نیروهای ملیتانی که از احزاب سنتی کردی خسته شده بودند، به دفاع از جریانی اولتراپوپولیستی و راست پرداختند که عملاً به «اسلحه» برای مبارزه با جمهوری اسلامی نیازی نداشت. اکثریت حامیان پژاک یک چیز را دریافته بودند: نوستالژی مبارزه‌ی مسلحانه و درهم‌تنیدگی زندگی توده‌های ستم‌کش کردستان با نیروی پیشمرگ. پژاک دقیقاً از این وضعیت بهره گرفت؛ وقتی عقب‌نشینی جریان‌های سنتی ناسیونالیسم کرد به اردوگاه‌های کردستان عراق را دید. اردوگاه‌هایی زیر هژمونی جریان‌های

عشیره‌ای کرد و زیرشاخه‌های اطلاعات ایران و میت ترکیه که خود را «حکومت اقلیم کردستان» می‌نامند. «قندیل» و زندگی گرِیلا را آلترناتیو اردوگاه‌نشینی معرفی کرد و دستش در تحرکات نظامی بازتر شد.

در حالی که نیروی گرِیلای پکک در کوه‌های قندیل زندگی می‌کرد و پژاک همین سبک را آلترناتیو اعلام می‌کرد، جریان‌های اردوگاه‌نشینی کردی (به‌ویژه حزب دموکرات) به کارهای طاقت‌فرسای «تشکیلاتی اردوگاهی» سرگرم بودند و زندگی‌ای فرساینده به پناهجویان/پیشمرگان تحمیل می‌کردند؛ وضعیتی که بسیاری را به سمت دیوانگی، تسلیم به ایران یا خودکشی سوق می‌داد. در این بستر، جریان فالانژیستی/فاشیستی/تروریستی پژاک، به‌مثابه‌ی جریان پرورژیم ایران، در دامان پکک و قندیل زاده شد؛ جریانی بی‌خط و رسم که سال‌ها پیش از تشکیل، در نهادهای دولتی ایران مشغول انتشار روزنامه‌ی کردی و پرورش فرهنگ و ادبیات کردی بود.

این جریان با تفنگچی‌گری کاذب و «تق‌وتوق»‌های مرزی با پایگاه‌های نیروی انتظامی/سپاه و بعضاً ارتش، برای خود «محبوبیت»ی کاذب ساخت. این «محبوبیت» ریشه در نبود نیروی پیشمرگ کومه‌له، انشعابات پیاپی در کومه‌له و «خوداصل‌نمایی» هر شاخه به‌عنوان «کومه‌له‌ی اورجینال» داشت. این اپورتونیسم و فریب جامعه، همراه با نبود حضور مداوم پیشمرگ کمونیست و «در گوش گاو خوابیدن» حزب دموکرات، مردم را به‌سوی جریانی کشاند که «جولان نظامی» می‌داد؛ پژاک رشدِ بادکنکی یافت و سپس خودبه‌خود به فرقه‌ای فاشیستی و منفور بدل شد. تحولات روزاوا اما به ناسیونالیسم کرد در ایران جانی دوباره داد و پژاک را از «فرقه‌ی فاشیستی» به «نیروی سیاسی» بدل کرد.

در سال‌های اخیر، از جمله ترور سامان دانشور با روش‌های قرون‌وسطایی به‌خاطر کنارگذاشتن «اوجالانیسم» و باج‌گیری‌های مرزی به سبک حزب دموکرات سابق. نفرت کارگران، کولبران و زحمتکشان از این فرقه‌ی فاشیستی بیشتر شده است. از روستاییان فقیر

صاحبِ چند راس دام «مالیاتِ چراگاه» می‌گیرند؛ گویی طبیعتِ کردستان «ملکِ مطلق» این فرقه است. در روستای «دَری» مریوان فردی به نام «ایوب احمدی» را به‌شیوه‌ای جنایتکارانه کشتند. اگر حزبِ دموکرات، «واحد دوستی» را به‌خاطر سمپاتی به پکک ترور کرد، پژاک «سامان دانشور» را به‌خاطر جداسدن ترور می‌کند؛ از مردم مرزنشین اخاذی می‌کند و اگر کسی مالیات ندهد، به سرنوشت «سوران اختر» دچار می‌شود.

قتلِ سوران اختر با روش‌های ضدانسانی موجِ تنفر از پژاک را تشدید کرده است. جمهوری اسلامی نیز به‌آسانی از کنار این امور می‌گذرد، چون ظاهراً با پژاک/پکک بر سرِ مسائل منطقه. از جمله سوریه. بندوبست دارد. جمهوری اسلامی نه پکک و نه پژاک را «نیروی سرنگونی‌طلبِ خطرناک» نمی‌داند؛ با آنان شب‌نشینی و ضیافت هم دارد و حفاظت از مناطقِ صعب‌العبور و گرفتنِ «مالیات» از کولبران و کارگرانِ مرزی را به پژاک سپرده است. حتی اگر فرض «تابعیتِ مستقیم» پژاک/پکک از سپاه نادرست باشد. که نیست. باز هم می‌توان با تکیه بر پراتیکِ روزمره نشان داد پژاک جریانی فاشیستی و خطرناک است. در شرایطی که مردم ایران از مذهب و رژیم فاشیستیِ حاکم بیزارند، پژاک در مناسبت‌های مذهبی مانند عاشورا، تاسوعا، عید فطر و قربان بیانیه می‌دهد و این مناسکِ ارتجاعی را گرامی می‌دارد. رژیمی که پنج‌هزار معترض را در قیام آبان قتل‌عام کرد و احکامِ اعدام صادر نمود؛ و در همین حال، پژاک/پکک با او بندوبست دارند.

پژاک محصولِ شرایطِ اجتماعیِ ویژه‌ای در کردستان است؛ چیزی جز توهم به «اصلاحِ رژیم از درون» نیست. پکک، مادرخوانده‌ی پژاک، سال‌ها زیرِ اتوریتِ جمهوری اسلامی در شهرهای شمالِ کردستانِ ایران قانونی فعالیت می‌کرد. به‌سانِ «سازمانی در سازمانِ سپاه». و اکنون نیز مشکلی استراتژیک با جمهوری اسلامی ندارد. پژاک ابزارِ امتیازگیریِ پکک از جمهوری اسلامی است: هرگاه مانعِ امنیتیِ پدید آید، پکک گریل‌های پژاک را در

مرز ایران مستقر می‌کند تا هم «حضور نظامی» نشان دهد و هم شعار «شعله‌های مبارزه‌ی مسلحانه» را زنده نگه دارد.

تأکید اصلی پژاک در سال‌های اخیر نه بر سرنگونی مسلحانه، بلکه بر گسترش ادبیات کردی و «مبارزه‌ی مدنی غیرسیاسی» درون نظام و زیر سایه‌ی حکومت بوده است (تغییر نام مغازه‌ها به کردی، انتشار نشریات، درختکاری و...). این‌ها فی‌نفسه مثبت‌اند، اما افق ارتجاعی/ناسیونالیستی و توهم به جمهوری اسلامی، بر هر تاکتیک نظامی می‌چربد. درباره‌ی «لو دادن» فعالان به رژیم، برای من حکم قطعی روشن نیست، هرچند شایعاتی از سوی هواداران سابق خود پژاک/پ‌ک‌ک هست و نحوه‌ی تبلیغات درباره‌ی زندانیان سیاسی خودشان گاه «سرنخ» به جمهوری اسلامی داده است.

خلاصه: سرنگونی رژیم چهل و ترور جمهوری اسلامی نهایتاً از کانال مبارزه‌ی مسلحانه می‌گذرد. انکار آن یا تبه‌کاری است یا نادانی پست‌مدرنیستی که «بازگشت به بربریت» را نسخه می‌دهد و در نمی‌یابد فاشیسم اسلامی جمهوری اسلامی «فتوئدالی» نیست؛ بلکه «مدرنیزه‌کردن اسلام» در چارچوب فاشیسم است. بله، در حال حاضر نیروهای چپ/کمونیست امکان دست‌بردن به اسلحه ندارند؛ اما گفتن این‌که «دوران مبارزه‌ی مسلحانه به سر رسیده» و باید با «فعالیت مدنی» سران رژیم را قانع کرد، برای من تفاوت ماهوی با خود رژیم ندارد.

ما باید مدام تأکید کنیم: چپ و کمونیست در مرحله‌ی نهایی باید دست به اسلحه ببرد و با اسلحه پاسخ سرکوب را بدهد. انحصار سلاح در همه‌ی نظام‌های «دموکراتیک» بخشی از سازوکار دولت-ملت است. از منظر کمونیست‌ها، خشونت تنها می‌تواند در انحصار طبقه‌ی کارگر در قدرت باشد. کسانی که دنبال تغییر بنیادین‌اند، نمی‌توانند راهکارهای پوپولیستی/رفورمیستی/پست‌مدرنیستی/پسااستعماری را توصیه کنند. مسأله‌ی ما با ماشین سرکوب بورژوازی «دموکراتیزه‌کردن» آن نیست؛ براندازی این شلاق است. در کنار

درهم شکستن ساختار دولتی بورژوازی و رفع انحصار سرکوب از رهگذر مبارزه‌ی مسلحانه، باید پاسیفیسیم بورژوایی را. که این روزها زیر نام تزه‌ای جامعه‌شناختی گیدنز و هابرماس و... به خورد دانشجو و غیردانشجو می‌رود. افشا کرد. ماشین سرکوب سرمایه‌داری قابل «اصلاح» نیست؛ باید در تحولی انقلابی با ابزار اسلحه‌ی پرولتاریا آن را به زیر کشید و هر مقاومت ضدانقلابی را قاطعانه در هم شکست. آنان که می‌گویند «مبارزه‌ی مسلحانه خشونت است»، در واقع از شلاق خشونت بورژوازی لذت می‌برند. هدف ما نابودی این سیستم و این شلاق است.

در ارتباط با پژاک باید چند مسأله روشن شود:

دفاع تبلیغاتی پژاک از محیط‌زیست، خودبه‌خود متریقی بودن آن را ثابت نمی‌کند؛ جریانی که انسان‌های بی‌گناه را می‌کشد و خود را «سبز» می‌نامد، تفاوتی با فاشیسم هیتلری ندارد؛ هیتلر گیاه‌خوار بود، اما میلیون‌ها انسان را قتل‌عام کرد.

سکوت کومه‌له. سازمان کردستان حزب کمونیست ایران. نشان می‌دهد کومه‌له به زیرشاخه‌ی سیاست‌های پ‌ک/پژاک بدل شده و شب‌نشینی‌های پیاپی با پژاک، این سازمان را به جبهه‌ی جمهوری اسلامی کشانده است. کومه‌له اگر بمباران مرزی کردستان عراق و حمله‌ی ارتش ترکیه به بهانه‌ی حضور پ‌ک‌ک را محکوم می‌کند، باید ترورهای جنایتکارانه‌ی پژاک را نیز محکوم کند.

ترور جداشدگان در پژاک/پ‌ک‌ک نشان می‌دهد با جریانی «مجاهدینی»، فاشیستی و پادگانی طرفیم که تفاوتی جدی با راست افراطی اروپا ندارد. «زیردست بودن» ساب‌آلترن نباید بهانه‌ی دفاع از سیاست‌های ضدانقلابی آنان باشد. «ترور فاشیستی» با «ترور سرخ

تاکتیکی» تفاوت دارد: فاشیست، انسانِ ضعیف و غیرمسلح را می‌کشد؛ نیروی مترقی، مراکز دولتی/پلیسی را هدف می‌گیرد.

هر نیرویی که جامعه و مخالفان را مرعوب کند و پاسخِ نقدِ سیاسی را با اسلحه بدهد، نیرویی مرتجع است. پژاک، به‌رغمِ ژستِ «انقلابی»، در عمل در جبهه‌ی ضدانقلاب ایستاده است: از شیعه‌گری و مناسکِ مذهبی دفاع می‌کند؛ مالکیتِ خصوصی بر ابزارِ تولید را زیر سؤال نمی‌برد؛ برنامه‌ی اقتصادیِ متفاوتی با جمهوری اسلامی و نظام‌های بورژوایی ندارد و چیزی جز رئال‌پولیتیکِ امپریالیستی را دنبال نمی‌کند؛ به توده‌ها وعده‌ی زیبایی‌شناختی خوشبختی می‌دهد اما افقی جز جمهوری اسلامی عرضه نمی‌کند. آن هم وقتی اکثریت از فاشیسم دینی عبور کرده‌اند.

«پیام تاریخی عبدالله اوجالان» یا تسلیم تاریخی جریان پست‌مدرنِ پ‌ک‌ک در برابر رژیم فاشیستِ ترکیه و اجرای رئال‌پولیتیکِ امپریالیستی

عبدالله اوجالان، در پیامی تاریخی اما قابلِ انتظار. در حالی‌که بیش از ۲۵ سال است در زندانِ رژیم فاشیستِ ترکیه به سر می‌برد و در سال ۱۹۹۹ با حمایتِ مستقیمِ موساد و سیا ربوده و تحویلِ رژیم فاشیست و نژادپرستِ ترکیه شده است. اخیراً فراخوان داده است که نیروهای گریلای پ‌ک‌ک سلاح‌ها را کنار بگذارند و حزبِ خود را منحل کنند. این پیام در فاصله‌ای کوتاه از طریق «چت‌جی‌پی‌تی» به بسیاری از زبان‌های زنده‌ی دنیا ترجمه شد، در صفحات اینترنتی و رسانه‌های بورژوایی منتشر گردید، و جریان‌ها و دولت‌های نزدیک و گاه همسو با دولتِ فاشیستِ ترکیه از آن استقبال کردند و وضع را چنان بازنمایی کردند که گویا با یک پیام از سوی کسی که بیش از ۲۵ سال در زندان است، کلِ جریانِ پ‌ک‌ک. که جنبشی

عظیم اجتماعی با طیف‌ها، گروه‌ها، احزاب، تشکل‌ها و زیرمجموعه‌های گوناگون است. یکباره تسلیم ترکیه شده و مسأله‌ی کُرد با این پیام حل خواهد شد.

پکک ظاهراً همواره با تأخیر چنددهه‌ای خود را با اشکال مختلف رئال‌پولیتیک تطبیق می‌دهد، اما به‌عنوان جریانی تماماً خلقی و عوام‌گرای پست‌مدرن و مدعی کنفدرالیسم دموکراتیک، از بسیاری از تحولات جهانی عقب مانده و دقیقاً زمانی به جبهه‌ی امپریالیسم غربی و متحدان منطقه‌ای‌اش یعنی اسرائیل می‌پیوندد که اوباش وابسته به بارزانی تمام تهدیدگی چاکرمنشی امپریالیستی را خورده‌اند و چیزی باقی نگذاشته‌اند. پیام اوجالان در شرایطی صادر می‌شود که رژیم فاشیست ترک در شمال سوریه هم‌زمان در چند جبهه به مواضع نیروهای نزدیک به پکک حمله می‌کند؛ در حالی که صلاح‌الدین دمیرتاش، رهبر «حزب دموکراتیک خلق‌ها»، همچنان در زندان است؛ زندان‌های رژیم فاشیست ترکیه پر از زندانیان سیاسی کُرد یا حامیان رهایی مردم کُرد از چنگ فاشیسم ترکیه است؛ و ترکیه نه تنها از اشغال‌گری و تروریسم دولتی‌اش دست نکشیده، بلکه روز به روز وحشی‌تر و سرکوب‌گراتر می‌شود. این پیام در شرایطی صادر می‌شود که هزاران جوان گریلا طی دهه‌های اخیر بر اثر بمباران‌های ارتش ترکیه قتل‌عام شده‌اند و رژیم فاشیست ترک حمایت خود را از داعش و گروه‌های فاشیست اسلامی قطع نکرده است؛ هیچ‌یک از جناح‌های فاشیست اسلامی، فاشیسم لایبیک آتاتورکی و جریان‌های پروغرب در ترکیه از نژادپرستی دست نکشیده و گُردها را به‌عنوان شهروندان درجه‌یک به رسمیت نشناخته‌اند. این پیام در شرایطی صادر شده که عفرین همچنان در اشغال نیروهای مزدور وابسته به رژیم فاشیست ترک است؛ تبعات حمله‌ی گسترده‌ی ۲۰۱۷ ترکیه به کردستان سوریه هنوز پاک نشده؛ و وعده‌ی دروغین «صلح» ۲۰۱۳ از سوی اردوغان فاشیست اسلام‌گرا نه تنها عملی نشد، بلکه مانند همین پیام، بخشی از بدنه‌ی پکک را به حامیان فاشیسم اسلامی اردوغان بدل کرد.

پس از پیام اوجالان، واکنش‌های متعددی از دولت‌ها و احزاب سیاسی در داخل و خارج اروپا شکل گرفت. «حزب چپ» آلمان و برخی رسانه‌های آلمانی طرفدار پ‌ک‌ک رسماً از این فراخوان تسلیم و تبرئه‌طلبی حمایت کردند و اعلام نمودند که پ‌ک‌ک برخلاف تبلیغات دولت ترکیه و دولت‌های اروپایی، از جمله آلمان، حزب تروریستی نیست و به دنبال صلح است. از سوی دیگر، شاهد پذیرش این فراخوان از جانب «هیأت رهبری» پ‌ک‌ک در قنبدیل هستیم و بخشی از تشکیلات اروپایی پ‌ک‌ک که زیر نام انجمن‌ها و تشکل‌های کُردی فعالیت می‌کنند. برای رهایی از تبعید و تبدیل کردن ترکیه به «پاتوق» سفرهای سالانه، چهار نعل در دفاع از فراخوان تسلیم می‌تازند. جالب این‌که دولت آلمان اعلام کرده حتی اگر پ‌ک‌ک سلاح‌ها را زمین بگذارد و با رژیم ترکیه صلح کند، حاضر نیست این حزب را از «لیست ترور» خارج کند. آلمان یکی از حامیان اروپایی رژیم فاشیست ترکیه است و از دوران راه‌آهن برلین-بغداد (۱۹۰۳) تا امروز، حامی سرسخت امپراتوری عثمانی و نسل‌کشی چوین سلطان عبدالحمید دوم، انور پاشا، طلعت پاشا و آتاتورک بوده است. نازی‌های آلمان آتاتورک را پدر معنوی خود و پدر فاشیسم می‌دانستند و همان‌طور که شتفان ایریگ در کتاب تصور نازی‌ها از آتاتورک نشان می‌دهد، تأثیر آتاتورک بر هیتلر و نازیسم آلمانی حتی از الهام‌گیری موسولینی نیز بیشتر است.

رژیم پسا فاشیستی آلمان پس از جنگ امپریالیستی دوم تا امروز روابط بسیار نزدیکی اقتصادی، سیاسی، دیپلماتیک و امنیتی با دولت‌های مختلف ترکیه داشته است؛ مجموعه روابطی که یکی از دلایل برخورد سرکوب‌گرانه و وحشیانه‌ی آلمان با مدافعان پ‌ک‌ک به‌ویژه کردهای کردستان ترکیه‌ی هوادار آن به‌شمار می‌رود.

ممکن است در میان جناح‌های شبه‌چپ پ‌ک‌ک، بخش‌هایی با این فراخوان همسو نباشند و در پوشش تشکل‌ها و احزاب دیگر به مبارزه‌ی مسلحانه ادامه دهند؛ اما آن‌چه این فراخوان نشان می‌دهد، چیزی جز بازتولید رئال‌پولیتیک امپریالیستی و تکرار همان سیاست‌هایی

نیست که سال‌هاست احزابی چون «دموکراتِ کردستان ایران»، «دموکراتِ کردستانِ عراق»، «اتحادیه‌ی میهنی» و «سازمانِ زحمتکشانِ کردستانِ مه‌دی» دنبال می‌کنند. پ‌ک‌ک و رهبری آن با این فراخوان نشان دادند که حزبی خرده‌بورژوازی و فرصت‌طلب، از جنس «سازمانِ مجاهدین» هستند که برای سهم‌بردن از قدرتِ سیاسی حاضرند دستِ جلادانِ مردمِ کردستانِ ترکیه را بیوسند. چنین حزبی هرگز به دنبالِ منافعِ کارگران و ستم‌کشانِ کُرد در کردستان نبوده است.

محتوای پیامِ اوجالان، مانند افکارِ پست‌مدرنش، مغشوش، غیرعقلانی و ضدانقلابی است. او به‌عنوانِ یک رهبرِ کُرد زمانی زیرِ هژمونیِ «ناسوسیالیسمِ واقعاً موجود» شوروی، عاشقِ استالین و استالینیسم شد و به خطی نزدیک شد که ذیلِ آن، شوروی به‌جای حمایت از پرولتاریا، از بورژوازیِ ملیِ مللِ تحت‌ستم در برابرِ امپریالیسمِ پشتیبانی می‌کرد: همان خطی که حزبِ بعثِ عراق و سوریه را سرِ کار آورد، حزبِ توده‌ی ایران و حزبِ شیوعیِ عراق را تقویت کرد و حتی از خمینی حمایت نمود. تفاوتِ پ‌ک‌ک با حزبِ توده و دیگر احزابِ استالینیست در دهه‌ی هشتاد این بود که پ‌ک‌ک دیر به صحنه‌ی سیاست در چارچوبِ ناسوسیالیسمِ اردوگاهی پیوست؛ آن هم زمانی که اتحادِ جماهیرِ شوروی در مسیرِ سقوط و تباهی بود. افزون بر این، در ترکیه فعالیتِ سیاسی برای یک حزبِ کُردی بدون توسل به اسلحه و پناه بردن به کوهستان یا دولت‌های همسایه به‌عنوانِ پشت‌جبهه، عملاً ناممکن بود. پ‌ک‌ک محصولِ ناخلفِ رئال‌پولیتیکیِ شوروی و «ناسوسیالیسم» اردوگاهی درحالِ سقوط است؛ به‌عبارتِ دیگر، پ‌ک‌ک با تأخیر به ته‌دیگی رسید که پیش‌تر تمام شده بود.

پ‌ک‌ک که سال‌ها استراتژیِ قدرت‌گیریِ کُردها و تشکیلِ «کردستانِ بزرگ» را. یعنی به قدرت رساندنِ بورژوازیِ کُرد در برابرِ بورژوازیِ سایرِ کشورها. دنبال می‌کرد، ناگهان پس از آن‌که اوجالان در زندان با آثارِ متفکرِ آنارشیست «موری بوکچین» آشنا شد، این استراتژی را در سطحِ رهبری کنار گذاشت و بر موضوعِ جدیدی زیرِ نامِ «کنفدرالیسمِ دموکراتیک» تأکید

ورزید. «آلیزا مارکوس»، روزنامه‌نگار حامی مسأله‌ی کُرد، در کتابِ خون و باور: پکک و مبارزه‌ی کُردها برای استقلال علاوه بر منشأهای شکل‌گیری پکک، تمام تاریخ این حزب و جناح‌های گوناگون آن را. با پژوهش کتابخانه‌ای و میدانی. صادقانه و دور از اغراق روایت می‌کند. این کتاب اگرچه تا سال ۲۰۰۷ پکک را بررسی کرده، اما یکی از بهترین آثار در معرفیِ چهره‌ی چندگانه‌ی ژانوسیِ مدرنی به نام پکک است.

در همین فراخوانِ تسلیم، اوجالان ادعا می‌کند ترکیه دموکراتیک شده است؛ هرکس اندکی شعور سیاسی و پیگیری اخبار داشته باشد می‌بیند این ادعا پوچ است. در بخشی از پیام، ملغمه‌ای کنار هم گذاشته شده که آدم را انگشت‌به‌دهان می‌گذارد. از زبانِ اوجالان می‌خوانیم:

«... پکک در قرنِ بیستم. که یکی از پرخشونت‌ترین سده‌های تاریخ بود. در بسترِ دو جنگِ جهانی، جنگِ سرد، فروپاشیِ سوسیالیسمِ واقع‌گرایانه و انکارِ واقعیتِ کُردها، به‌ویژه ممنوعیت‌های مرتبط با آزادی‌ها، ظهور کرد. از نظرِ تئوری، برنامه، استراتژی و تاکتیک، تحتِ تأثیرِ شدیدِ واقعیتِ سیستمِ سوسیالیستیِ واقع‌گرایانه در قرنِ بیستم قرار گرفت. فروپاشیِ سوسیالیسمِ واقع‌گرایانه در دهه‌ی ۱۹۹۰ به دلایلِ درونی، و نیز فروپاشیِ انکارِ هویت در کشور و پیشرفت‌های حاصل در آزادی بیان، موجبِ بی‌معنایی و تکرارِ بیش‌ازحدِ پکک گردید. بنابراین، مانندِ نمونه‌های مشابهِ خود، دورانش به پایان رسیده و انحلالش ضروری شده است. در طولِ بیش از هزار سال تاریخ، ترک‌ها و کُردها برای بقا و مقابله با قدرتهای هژمونیک، همواره بر اتحادِ داوطلبانه تأکید کرده‌اند. مدرنیته‌ی سرمایه‌داری در ۲۰۰ سال گذشته کوشیده این اتحاد را از هم بپاشد... امروزه سامان‌دهیِ دوباره‌ی این رابطه‌ی تاریخی... وظیفه‌ای اساسی است...».

مشخص نیست اصلِ متن چه بوده یا چه کسی و با چه نیتی آن را ترجمه کرده است؛ اما باید بگویم در بیش از بیست سال مطالعه‌ی جدیِ مارکسیسم، این نخستین‌بار است که با

واژه‌ی من‌درآوردی «سوسیالیسم واقع‌گرایانه» روبه‌رو می‌شوم! اگر منظورِ اوجالان «رئال‌سوسیالیسم» یا همان «سوسیالیسم واقعاً موجود» باشد، باید گفت آن نظامی از سرمایه‌داری دولتی مبتنی بر استثمار، مناسباتِ کالایی و بیگانگی بود و چندان «واقع‌گرایانه» نبود! اما اگر منظور او یا مترجم فارسی «سوسیال رئالیسم» باشد، باید گفت که آن مکتب هنری/فکری. یعنی «رئالیسم سوسیالیستی». نوعی مارکسیسم عامیانه‌ی دولتی دوران استالین بود که به جای تحلیلِ مارکسی و واقعیتِ اجتماعی نشانده‌اند.

خطای فاحش دیگر، یکی‌گرفتنِ دو پدیده‌ی جداگانه‌ی «مدرنیته» و «سرمایه‌داری» است. اوجالان مدعی است «مدرنیته‌ی سرمایه‌داری ۲۰۰ ساله اتحادِ داوطلبانه‌ی گُرد و ترک را از میان برده است». اولاً مدرنیته از رنسانس و «عصرِ جدید» آغاز می‌شود و به روزآمدشدنِ اندیشه و مناسبات می‌پردازد (به تعبیرِ کانت: خروج از صغارت/انقلاب در اندیشه)؛ ثانیاً سرمایه‌داری شیوه‌ای از تولید است که در آن مناسباتِ کالایی و وارونگیِ سوژه/ابژه از طریقِ سلطه‌ی کالا و پول بر جامعه حاکم می‌شود؛ تاریخِ آن نیز به‌مراتب طولانی‌تر از ۲۰۰ سال است. اوجالان، همچون دانش‌آموزی که درسش را کامل نخوانده، این دو را برابر می‌گیرد تا ادعای بنجلِ «دوستیِ دیرینه‌ی گُرد و ترک» را جا بیندازد؛ حال آن‌که چنین چیزی واقعیت ندارد. تاریخِ امپراتوری‌های گذشته. از سلاطینِ عثمانی تا «ترکیه‌ی مدرن» ساخته‌ی فاشیستی به‌نام آتاتورک. مملو از سرکوب و سلاخیِ سیستماتیکِ اقلیت‌های ملی از گُرد و ارمنی تا یونانی و بلغاری است. بنابراین، این گزاره‌های اوجالان حتی به‌عنوانِ تعارفِ دیپلماتیک نیز خنده‌دار است.

در پایان، باید گفت این «فراخوانِ تاریخی» چیزی جز همسویی با سیاست‌های دولتِ فاشیستِ ترک و رهبریِ پ‌ک‌ک با قاتلانِ مردمِ کردستان نیست. هدفِ رژیمِ فاشیستِ ترکیه بی‌گمان قتل‌عامِ مردمِ کردستانِ ترکیه و سوریه در غیابِ یک تشکیلاتِ مسلحِ سراسری است. دولتِ ترکیه به آن‌چه می‌خواهد نخواهد رسید و از همین‌رو به حملاتِ تروریستی خود

به شمال و شرقِ سوریه ادامه خواهد داد و از هر نیرویِ مرتجع و فاشیستی علیه مبارزاتِ برحقِ مردمِ کردستانِ سوریه و ترکیه برای احقاقِ حقوقِ انسانی‌شان استفاده خواهد کرد. هم‌زمان نباید فراموش کرد که اکنون «مسأله‌ی کُرد» و «مسأله‌ی فلسطین» دو مسأله‌ی حل‌نشده‌ی جدی در خاورمیانه‌اند. حمایتِ بخش‌هایی از پ‌ک‌ک از رژیم فاشیستِ اسرائیل . همان رژیمی که سازمانِ اطلاعات و امنیتش اوجالان را ربود و تحویلِ رژیم فاشیستِ ترکیه داد. اگر حماقت نباشد، تبهکاری و ستایشِ جلادانِ فاشیست است.

تسلیم یگان‌های مدافعِ خلق در برابرِ فاشیسمِ اسلامی در سوریه

بعد از آن‌که بربرهای فاشیستِ اسلامی و اوباشِ تروریستِ القاعده‌ای، تحتِ نظرِ فاشیستی به‌نام «احمد الجولانی» موسوم به «احمد شرع»، توانستند با چند هزار نفر. به سبکِ طالبان و با حمایت‌های مستقیمِ ترکیه. پس از عقب‌نشینی و تسلیمِ ارتشِ سوریه، دمشق را فتح کنند، در وهله‌ی نخست اوضاع برای بخشِ وسیعی از مردم و به‌ویژه کُردهایی که حاکمیتِ مناطقِ شمال و شرقِ سوریه را در اختیار دارند، غیرقابلِ باور می‌نمود. احمد شرع فاشیستِ اسلامی، مشابهِ خمینی، در آغاز خود نیز باورش نمی‌شد که به‌عنوانِ رئیس‌جمهورِ موقتِ کشوری چون سوریه منصوب شده باشد. او در ابتدا کوشید با انگشت‌گذاشتن بر مسائلی چون «تمامیتِ ارضی». به سبکِ اوباشِ فاشیستِ سلطنت‌طلب و ناسیونالیستِ ایرانی، «عَرزشی» و پاسدار. مسأله‌ی حقوقِ اقلیت‌ها در سوریه را انکار کند؛ اما زمانی که دریافت نمی‌تواند در برابرِ نیرویی رزمنده مانندِ یگان‌های مدافعِ خلق، همچون «اس‌دی‌اف»، مقاومت کند، پس از شاخ‌وشانه‌کشیدن‌های پی‌درپی، ناگزیر به برقراریِ گفت‌وگو و دیپلماسی و امضای قراردادی با «مظلومِ عیدی» موسوم به «مظلومِ کوبانی»، فرماندهیِ کلیِ قوای نیروهای اس‌دی‌اف شد.

«این توافق‌نامه شامل ۸ ماده به شرح زیر است:

(۱) تأمین حق همه‌ی مردم سوریه برای مشارکت در روند سیاسی.

(۲) جامعه‌ی گُرد، جامعه‌ای اصیل در دولتِ سوریه است و دولتِ سوریه حق شهروندی و تمام حقوقِ قانونیِ آن را تضمین می‌کند.

(۳) آتش‌بس در تمام خاکِ سوریه.

(۴) ادغام تمام نهادهای مدنی و نظامی در شمالِ شرقیِ سوریه در اداره‌ی دولتِ سوریه، از جمله گذرگاه‌های مرزی، فرودگاه و میادینِ نفت و گاز.

(۵) تضمینِ بازگشتِ همه‌ی آوارگانِ سوری به شهرها و روستاهای خود و تضمینِ حفاظتِ آنان توسطِ دولتِ سوریه.

(۶) حمایت از دولتِ سوریه در مبارزه با بقایای اسد و همه‌ی تهدیدها علیه امنیت و وحدتِ آن.

(۷) رد درخواست‌های تقسیم، سخنانِ نفرت‌انگیز و تلاش برای گسترش اختلاف میانِ همه‌ی اجزای جامعه‌ی سوریه.

(۸) کمیته‌های اجرایی در حالِ کار و تلاش برای اجرای توافق حداکثر تا پایانِ سالِ جاری هستند.»

این معاهده نشان می‌دهد که برخلافِ آنچه مظلومِ عبادی اعلام کرده، در واقع بازتابِ تأثیرِ فراخوانِ اوجالان و جامعه‌عمل‌پوشیدن به آن است. این قرارداد همچنین دلالت بر تسلیمِ ورزیده‌ترین و زبده‌ترین نیروهای سوریه در برابرِ یک ارتشِ فاشیستی. از بیمِ حمله‌ی رژیم

فاشیستِ ترکیه . دارد. بی‌دلیل نیست که از دولت‌های غربی عضوِ ناتو تا متحدانِ منطقه‌ای‌شان، از جمله ترکیه به‌عنوانِ معمارِ ادغامِ نیروهای شمال و شرقِ سوریه در رژیمِ فاشیستیِ اسلامیِ سوریه، تا اوباشِ چکمه‌لیس «میت» ترکیه یعنی وابستگانِ ایلِ بارزانی و همچنین احزاب و جریان‌های چپِ لیبرالِ اروپایی از این امر دفاع می‌کنند. حقیقت این است که ذوبِ کاملِ نیروهای اس‌دی‌اف در ارتشِ فاشیستیِ سوریه یادآورِ تسلیم و ادغامِ «SA» در «SS»، یا تلاشِ حزبِ دموکراتِ کردستانِ ایران برای ادغام در چارچوبِ جمهوری اسلامی است.

احمد شَرع فاشیست، همچون خمینی، به‌دنبالِ وقت‌خردن برای حاکم‌کردنِ سیستمی مطلقاً فاشیستی است. «کشتارهای گسترده‌ی صدها علوی بی‌دفاع» زیرِ نامِ «مبارزه با گروه‌های باقی‌مانده‌ی حامیِ رژیمِ سوریه» جز دروغی بزرگ برای توجیهِ نسل‌کشیِ علویان نیست؛ و اگر شَرع قدرت می‌داشت، بی‌شک با گُردها و دیگران نیز همین می‌کرد. هنوز چند روز از این توافق‌نامه‌ی میانِ احمد شَرع و مظلوم عبّدی نگذشته بود که رژیمِ فاشیستِ سوریه «حکومتِ سورِیِ عربی» را اعلام کرد؛ حکومتی که در آن نامی از حقوقِ ملیت‌های تحت‌ستم برده نشده و اقلیت‌های گُرد، آشوری، علوی، سُریانی و... را یکسره انکار کرده است. تمامِ بندوبست‌های احمد شَرع با سرانِ روژاوا حولِ یک محور می‌چرخد: واداشتنِ این نیروها به تسلیمِ بی‌قیدوشرط در چارچوبِ فاشیسمِ اسلامیِ سوریه و مجبورکردنشان به کنارگذاشتنِ هر شکل از ایده‌ی فدرالیسم و «کنفدرالیسمِ دموکراتیک» و...

نتیجه‌گیری

پ‌ک‌ک به‌عنوانِ یک جریانِ خلقیِ بورژوازی و ناسیونالیستِ پوپولیست، همچون بسیاری از احزابِ چپِ پوپولیستِ موسوم به مارکسیست و کمونیستِ اروپایی، با پایانِ جهانِ دوقطبی

در گفتمان بورژوازی، پست‌مدرن و نئولیبرال به‌ظاهر مترقی ادغام شد. نظریاتِ اوجالان در زمینه‌ی «کنفدرالیسم دموکراتیک» نه‌گرایشی به‌سوی آنارشیسم. آن‌گونه که برخی از مدافعانِ این جریان مطرح می‌کنند. بلکه دقیقاً ادغام در رئال‌پولیتیکِ امپریالیستی و گشودنِ آغوش برای پذیرش سیاست‌های دولت‌های غربی بود.

بنابراین، وقتی پ‌ک‌ک خواهانِ تنش‌زدایی با امپریالیسم، کنارگذاشتنِ مبارزه‌ی آنتی‌کلونیالیستی، چشم‌پوشی از مبارزه برای «سوسیالیسم» و فراتر از آن، چراغ سبز نشان‌دادن به امپریالیسم آمریکا، اسرائیل و رژیم فاشیستِ ترکیه می‌شود؛ وقتی اوجالان بارها و بارها اعلام کرده و می‌کند که کوچک‌ترین مشکلی با اسلام و دولت‌های امپریالیستی ندارد و آماده‌ی همکاری با ترکیه و دیگران است؛ و زمانی که سرانِ روژاوا در برابرِ فاشیسم صهیونیستی و اسلام‌گرایانه پرچم سفید بالا می‌برند و نهایتاً معاهده‌ی ادغام در ارتش یک رژیم فاشیستی را امضا می‌کنند، این‌ها نشان می‌دهد که این نیروها تا چه اندازه تابعِ رئال‌پولیتیکِ امپریالیستی‌اند و چگونه خود را به‌شکلی کانفورمیستی با شرایطِ گوناگون تطبیق می‌دهند.

از این‌رو، توهماتِی از جنسِ «پ‌ک‌ک سازمانی آنارشیستی و چپ است» بیشتر محصولِ تصوراتِ ذهنی کسانی است که خود فاقد توانایی سازمان‌دهی سیاسی‌اند و همواره به پدیده‌ای خیالی برای ارضای روحی خود نیاز دارند. اگر چپ «محورِ مقاومتی» با پل‌های بلند، قطارهای سریع‌السیر، پیشرفتِ سرمایه‌داریِ چین و تواناییِ ارتش روسیه زیر نام «دفاع از قطبِ سوسیالیسم شرقی» خودارضاییِ روحی می‌کند، چپِ لیبرالِ اتونومیسْت به‌ظاهر ملیتانتِ پتی‌بورژوا هم با پ‌ک‌ک و روژاوا چنین می‌کند.

حمایتِ آشکار نیروهای حاکم در روژاوا و شمال و شرق سوریه از اسرائیلِ نسل‌کش، در کنار فراخوانِ اوجالان به تسلیمِ گریلاهای پ‌ک‌ک و کنارگذاشتنِ سلاح‌ها، و هم‌سوییِ ضمنیِ کلِ پ‌ک‌ک با توحشِ فاشیستیِ اسرائیل در غزه از بیمِ دمشق و آنکارا، ماهیتِ شارلاتانیستی

پکک را بیش از هر زمان آشکار ساخت. این همان نیرویی است که سال‌ها برای مردم کرد اشک تمساح می‌ریخت، اما امروز عیرانی فرصت‌طلبی‌اش برملا شده است. به‌ویژه هنگامی که پکک در برابر نسل‌کشی هولوکاست و اسرائیل در غزه نه تنها سکوت اختیار کرد، بلکه به‌طور علنی و ضمنی هم‌سویی خود را با صهیونیست‌های نسل‌کش اعلام نمود.

آدورنو گفته بود: «پس از آوشویتس دیگر نمی‌توان شعر گفت.» به همان قیاس، پس از غزه، حمایت از اسرائیل. آن‌هم از سوی نیرویی که سالیان طولانی کوشیده بود ملتِ کرد را مظلوم نشان دهد. نه فقط اپورتونیسم و شارلاتانیسم، بلکه تبهکاری تبهکاری‌هاست.

آنچه گفته شد، تلاشی بود برای نشان دادن ماهیت رئال‌پولیتیک و فرصت‌طلبانه‌ی پکک و جریان‌های وابسته به آن. تجربه‌ی تاریخ بارها ثابت کرده است که تنها با وفاداری به مبارزه‌ی طبقاتی و افق سوسیالیسم می‌توان راهی برای رهایی گشود.

منابع غیرفارسی

Aijaz, Ahmad, Nationen, Klassen, Literatures: Eine theoretische Betrachtung. Übers. von Ina. 2022., Mangroven Verlag: Kassel. Batzke

Dieter Heinrich, Jürgen Habermas, von Hans Blumendberg. Hrsg. Für Marx. Louis, Althusser Suhrkamp: Frankfurt am Main. von Karin Brachmann und Sprigath. Übers. und Jakob Taubes 1986., Verlag

Lehmann. von Klaus E. Übers. Die kurdische Bewegung in der Türkei. Ergun, Aydinoglu erweiterte und aktualisierte Ausgabe). (Überarbeitete). 2020, Neuer ISP Verlag: Karlsruhe

1991., ISP-Verlag: Frankfurt am Main. Internationale Kolonie: Kurdistan. Ismail, Beşikçi

Vertragstext und Analyse des Friedensschlusses mit :Der Vertrag von Sèvres .Miriam ,Gassner
Nomos :Baden-Baden .August 1920 im Kontext der Pariser Vorortverträge .der Türkei vom 10
2023. ,KG .Verlagsgesellschaft mbH & Co

Belknap Press of Harvard :MA ,Cambridge .Atatürk in the Nazi Imagination .Stefan ,Ihrig
2014. ,University Press

1985. ,Reclam :Leipzig .Über die Vernunft in der Kultur .Georg ,Lukács

:New York .The PKK and the Kurdish Fight for Independence :Blood and Belief .Aliza ,Marcus
2007. ,New York University Press

1976. ,Dietz :Berlin .1 .Bd ,Marx-Engels-Werke .und Friedrich Engels ,Karl ,Marx

1972. ,Dietz :Berlin .4 .Bd ,Marx-Engels-Werke .———

Internationale Initiative „Freiheit für :Köln .Demokratischer Konföderalismus .Abdullah ,Öcalan
2012. ,“Abdullah Öcalan – Frieden in Kurdistan

منابع فارسی

معارفی‌پور، حسن. «کویرفرونت به‌مثابه‌ی شکلی از تئوری فاشیستی و فاشیستی‌کردن تئوری». ۱۴۰۱.
دسترس‌پذیر در:

<https://hassan-maarfipour.com/2023/03/09/...>

———. مارکسیسم و رئال‌پولیتیک انقلابی. هانوفر: کتابخانه‌ی گرایش مارکسی، ۲۰۲۳. دسترس‌پذیر در:

<https://hassan-maarfipour.com/2024/05/16/3802/>

تاریخ باز نشر:
۲۰۲۵ / ۹ / ۲۶

